



حرفها و حاشیه ها درباره
اتحاد. تشکل. عصیان و
سازمانیابی کارگری
علیه بیکاری

در این مجموعه چند نوشته از مندرجات نشریه "علیه بیکاری" در رابطه با موضوع سازماندهی و تشکل در مبارزات کارگری بطور عموم، و در مبارزه علیه بیکاری بطور افص جمعآوری شده است. جملگی مقالات نوشته مصطفی اسدیپور هستند.

سرپرستی و انتشار: سیوان رضایی

فهرست

- تشنکیلات کارگری چه هست و چه نیست صفحه ۳
- تشکل طبقاتی کارگری شاخ و دم ندارد، ... دارد! صفحه ۵
- گره گاههای اصلی در درد بی درمان طبقه کارگر: تشکل! صفحه ۱۱
- بیکاری: برادری و تعصب طبقاتی کارگری کجا رفت؟ صفحه ۲۰
- انتفاضه کارگری در ایران صفحه ۲۵
- از کُپه جوانان بیکار در مملات تا قُرُق گستاخانه شهر صفحه ۲۸
- چرا سندیکا راه غلط تشکل یابی طبقاتی کارگری در ایران است؟ صفحه ۳۱
- آنچه یک کارگر بیکار باید بداند (چگونه یک اعتراض کارگری را سازمان دهیم؟) صفحه ۴۱
- علیه بیکاری، علیه فلاکت، برای نان (عصیان و سازمانیابی در یک بستر مشترک) صفحه ۴۴
- درباره طغیان علیه فلاکت صفحه ۴۸

تشکيلات کارگري چه هست و چه نيست؟

در اين روزگار وانفسانياز زيادي براي کمک هست و کسانی که در عمل نشان بدهند مساله هم طبقه ای ها مساله آنهاست و در ضمن اين قابليت را داشته باشند که بر روی رفتار و کردار ديگران تاثير بگذارند، چنين فعالين کارگري تعداد زيادي را دور خود جمع خواهند کرد که خیلی کارها از دستشان بر ميآيد.

تشکل در پايه ای ترين تعريف خود ارتباط هدفمند و پايدار یک عده آدم با همه (و با همدیگر) است که از اين طريق کار مشترکی که به تنهایی نمیتوانند از پس آن بر بیایند، را دست جمعی انجام دهند.

از ما ميپرسند که اتحاد عليه بیکاری چه نوع تشکلی است؟ قبل از هر جوابی راستش بايد از اين نکته آغاز کرد که اين فقط یک سوال نيست، بلکه سر آغاز یک سلسله دسته بندی کاملا آشنا است که از همان بنو کار مثل بختک به دست و پای کارگران ميبچد. همه در دنياي واقعی از پرا- کنگی کارگران ميگویند، اما طبقه ما بيشتري و بيشتري از تشکيلات و سازمان يابی دور ميشود. در ميان کارگران و در ميان همه کسانی که به امر طبقه کارگر مياندیشند، به درستی، تشکل یک امر مقدس است. اما راستش را بخواهيد اعتقاد داشتن به تشکل به عنوان چیزی مقدس، که راه نجات قطعی است اما در عين حال دور از دسترس و دست نيافتنی است و فقط چیزی است که گویا ميشود آنرا ستايش کرد و حسرت خورد، عملا همان نتایجی را ببار ميآورد که اعتقاد نداشتن به تشکل!

تشکل در پايه ای ترين تعريف خود ارتباط هدفمند و پايدار یک عده آدم با همه (و با همدیگر) است که از اين طريق کار مشترکی که به تنهایی نمیتوانند از پس آن بر بیایند، را دست جمعی انجام دهند. وقتی به مساله اينطور نگاه کنيم در بدترين شرايط خفقان نیز ميتوان سنگ بنای هر نوع تشکلی را گذاشت و به هر تشکلی به طور واقعی موجوديت داد. اينکه اوضاع و احوال برای رشد اين همبستگی چقدر مناسب است، چقدر اين تشکل با استقبال روبرو ميشود و چقدر قدرت به هم ميزند و لاجرم چقدر اشکال پيچيده تری به خود ميگيرد، مسایلی هستند مربوط به تکامل اين تشکيلات و نه نفس موجوديت آن. تصوير تشکل به صورت چیزی که رئيس دارد، اساسنامه دارد، مرامنامه دارد، و چیزهای نظير آن در واقع تصوير شکل معینی از تشکل و در

حد معینی از تکامل تشکل است و نه خود تشکل. به این حد از به اصطلاح سازمان یافتگی اداری میتوان بعداً رسید ولی برای شروع کار داشتن این موارد و بخصوص که جمعیت هنوز کم است الزامی نیست. یک کار متشکل را میتوان با یک توافق ضمنی شروع کرد. باید گفت در این دوره که ما زندگی میکنیم بسیاری از تشکل ها را باید اینگونه آغاز کرد.

نیاز ما، یعنی نیاز طبقه ما به تشکل یکی و دو تا نیست. هر جا که نیازهای مشترک ما همکاری دست جمعی ما را طلب میکند باید آن اشکال مناسب برای نفس همکاری و تداوم آنرا یافت و همواره در شکل مناسب دیگری به صفوف متحد خود آرایش بدهیم. به عبارت دیگر قرار گرفتن در یک تشکل و فعالیت کردن برای امر مشترکی که هدف آن تشکل است به هیچ وجه با قرار گرفتن در تشکل های دیگر که آنها نیز امر کارگران را به پیش میبرند در تناقض نیست. در جایی که سنت سازمان یابی در میان کارگران قوی است، هر کارگر عضو چندین انجمن و باشگاه و سازمان مختلف است.

اتحاد علیه بیکاری تشکل و ظرف اتحاد و برادری کارگران یک محله و یا یک مرکز کارگری است که برای همکاری دسته جمعی و صمیمانه به کمک هم طبقه ای های خویش است که زیر فشار زندگی دارند از پا میافتند و هر روز به استقبال مصیبت های تازه میروند. وقتی این تشکل ها کوچک است و هنوز پا نگرفته و جمعیت کم است، میتوان زیاد با مقامات دولتی و کاربدستان سر شاخ نشد و راههای مسالمت آمیزتری را در پیش گرفت. اما نباید تردید داشت که در این روزگار و انفساً نیاز زیادی برای کمک هست و کسانی که در عمل نشان بدهند مساله هم طبقه ای ها مساله آنهاست و در ضمن این قابلیت را داشته باشند که بر روی رفتار و کردار دیگران تاثیر بگذارند، چنین فعالین کارگری تعداد زیادی را دور خود جمع خواهند کرد که خیلی کارها از دستشان بر میآید.

در مورد یک فعال اتحاد علیه بیکاری سوال واقعی اینست که در طول هفته آیا به صرافت ظرف تازه ای از اتحاد و اخوت کارگران محل کار و زیست خود افتاده اید؟

تشکل طبقاتی کارگری شاخ و دم ندارد، دارد!

این "دیوانگان" خوشبختانه در میان فعالین کارگری بسیارند. فعالین کارگری که با شور انقلابی و آرمانخواهی از جان خود مایه میگذارند. اما وجه مشخصه مشترک آنها در واقع بینی آنهاست. یک واقع بینی ژرف برای این فعالین ضروری است تا بتوانند دلیل تفرقه و فقر و تیره بختی را برای کارگران توضیح بدهند و برایش چاره بیاندیشند.

ما را جزو دیوانگان بحساب میاورند وقتی میگوییم بیمه بیکاری برای همه جویندگان کار، میگوییم کاهش ساعات کار، میگوییم بیمه بیکاری در حد حقوق ماهانه یک وکیل مجلس. ما را جزو دیوانگان بحساب میاورند وقتی میگوییم این مطالبات را میتوان همین امروز به کرسی نشاند اگر کارگران متحد شوند. ما را خیالبافانی میپندارند که چشم بر روی واقعیت فقر و تفرقه و افکار عقب مانده طبقه کارگر میبندیم.

ما را دیوانگان بحساب میاورند زمانیکه برای اتحاد قدرتمند کارگران بر قدم های "ابتدایی" بعنوان مثال از صندوق همبستگی و پاتوقهای کارگری تاکید میگذاریم. اما در عین حال در لابلای این قدمها و مطالبات فوری علیه بیکاری، ما نیروی طبقاتی کل کارگران را علیه کل نظام سرمایه داری آماده و متحد میسازیم. ما کارگران چاره ای نداریم برای دفاع از معیشت خود امروز علیه بیکاری، فردا برای افزایش دستمزدها و هر روز در سنگرهای متفاوت و از جمله برای آزادی تشکلهما مداوما صفوف خود را متحد کنیم. این مبارزات لازم است، قهرمانانه و پر شور هستند، فتح این سنگرها بمعنای غلبه آمدن بر تباهی خرد کننده در صفوف ماست. اما قرار نیست مبارزه سنگر به سنگر و دفاع از معیشت در تمام عمرمان جزئی از داستان زندگی ما باشد.

ما، از این "دیوانگان" خوشبختانه در میان فعالین کارگری بسیارند. فعالین کارگری که با شور انقلابی و آرمانخواهی از جان خود مایه میگذارند. اما وجه مشخصه مشترک آنها در واقع بینی آنهاست. یک واقع بینی ژرف برای این فعالین ضروری است تا بتوانند دلیل تفرقه و فقر و تیره بختی را برای کارگران توضیح بدهند و برایش چاره بیاندیشند. برای این فعالین امید به ظهور یک منجی و از طرف دیگر تسلیم و ناامیدی؛ پشت و روی یک سکه و به یک اندازه پوچ است. امر

این فعالین پروراندن کینه و نفرت هر چه عمیقتر آگاهانه علیه مسببین وضع موجود است، در عین اینکه بجای عصیان و شورش؛ سازمان و اتحاد و گامهای سنجیده را میپرووراندند. در عین حال پیروزی در سنگرهای مختلف و صف هر چه متحد کارگران بدون یک هدف واحد نه ممکن است و نه عاقلانه. در یک کلام، شعارها و خواستههای امروز ما طوری باید انتخاب بشوند، روش مبارزاتی کارگران باید از آن خصلتی برخوردار باشد که در آن مسیر، هر کارگر خود را متعلق به یک طبقه و به یک پیکر واحد ببیند که میتواند خودش در راس حکومت قرار بگیرد؛ میتواند سرنوشت جامعه را رقم بزند؛ ساختن جامعه ای که سود سرمایه اساس آنرا تشکیل نمیدهد، حکومت کارگری.

طبقه کارگر بخودی خود یک طبقه متشکل است. این طبقه را مجموعه ای آحاد کارگری تشکیل نمی دهد. ما کارگران در بخش اصلی از اوقات بیداری از زمان سوار شدن به اتوبوس به مقصد کار تا برگشت به خانه و اساسا در زیر سقف کارخانه موقعیت مشترکی را از سر میگذرانیم. کار مشترک، کارفرمای واحد، روابط یکسان از دستمزد و شرایط کار همسرنوشتی را به رگ و خون و استخوان ما تزریق میکند. درد و شادی مان مشترک است، بالا و پایین رفتن ساعات کارمان مستقیما روی هم تاثیر میگذارد، داستان زندگیمان عکس برگردان همدیگر است. زبانمان، فرهنگ و تفریحاتمان، فحش ها، سلیقه ها، حتی کمابیش قیافه هایمان مثل هم هستند یا خیلی سریع شبیه بهم از آب درمیآیند.

در کارخانه "ما" یک طرفیم و کارفرما طرف دیگر. چاره ای نداریم غیر از اینکه متحد باشیم. این اتحاد جزیی از رفاقت ماست. اعتماد به همدیگر را کسی به کسی از کارگرها "درس نمیدهد". میگویند اعتماد "همین جوری" میان کارگرها هست، قاتق ماست توی سفره کارگران است. بخشا راست میگویند؛ اما باید بخاطر آورد این "اعتماد" ساخته شده، حاصل مایه گذاشتن خود کارگران است. کارگرها به هم کلک نمیزنند، در رخت کن دست تو جیب همدیگر نمیبرند، غدایشان را با هم تقسیم میکنند، بداد هم میرسند؛ اینها سنت های قدیمی بحساب میآیند. محلات کارگری و خارج از کارخانه برای کارگر ادامه طبیعی سرنوشت مشترک است. کسی خصوصیات کارگری اش را در رخت کن بجا نمیگذارد. در محلات همان کارگران دوباره با هم در داستان لحاف کوتاه دستمزد شریک میشوند. کارگرها را در قبر همدیگر نمیگذارند، اما از خانواده و خاطرات بچگی، تا تجربه کار و تلاطمهای بیکاری، و در نهایت بازنشستگی و ایام پیری؛ مستقل از کدام شهر و کدام رشته تولیدی؛ سرنوشت شدت مشابه و بهم پیوسته ای را نشان میدهد. روایتی هست که میگوید کلیمیان هر جای دنیا که باشند به صرف کلیمی بودن، بدون کوچکترین آشنایی قبلی، به داد هم میرسند. هر چه باشد اما این همبستگی عمیق طبقاتی از سنتهای اولیه کارگری بحساب آمده است.

طبقات حاکم برای مقابله با طبقه کارگر قبل و بیشتر از هر چیز همبستگی و تعلق طبقاتی کارگر را مورد حمله قرار میدهند. هدف از ممانعت سرسختانه علیه هر گونه تشکل یابی کارگران و

دستگیری کارگران پیشرو نیازی به توضیح ندارد. اما تقابل بورژوازی با کل دولت و دستگاه تبلیغی و سرمایه داران اساسا در جای دیگر متمرکز است.

با فقر و بیکاری تفرقه را در دل کارگر میکارند. هویت ملی، مذهبی و ملی و جنسی را بر کتف هایش میوزند. حجم دسیسه ها، توطئه ها، فریبکاری ها بر علیه کارگر؛ همگی دقیقا برای اینکه تعلق طبقاتی را در او خفه کند، سرسام آور است. بخش بزرگی از این سموم با کمک ترس به او تحمیل میشود، ترس از گرسنگی، ترس از زندان، ترس از بیکاری، ترس از انتقام خدا ... همه این پدیده ها کارگر تنها، کارگر مسلمان، کارگر ترک، کارگر فارس، کارگر زن یا مرد، کارگر شاغل یا بیکار را تقدیس میکنند و طبیعی می شمارند.

وحدت طبقاتی کارگری شاخ و دم ندارد چرا که بسادگی بدنبال کنار زدن هویت های کاذب و انواع تفرقه و نابوری در میان کارگران است. ابزاری که کارگران تعلق طبقاتی خود را ببینند. با اتحادشان قدرت خود را لمس کنند و زندگی را تغییر بدهند. در عین حال وحدت طبقاتی کارگری از یک مشخصه اساسی برخوردار است و آن اینکه هر کارگر قدمهای هرچند کوچک امروز خود را در خدمت هدف مشترک برای کنار زدن سلطه سرمایه ببیند.

اما معنای عملی این مبانی مشخصا در تشکلهای کارگری در محلات در مبارزه علیه بیکاری چیست؟

نقطه شروع اینستکه این تشکلهای قیل از اینکه منحصرا مربوط به بیکاری باشد برای همه کارگران است و باید همه کارگران، چه شاغل و چه بیکار، و از جمله کارگران افغانستانی را در بر بگیرد. درست است که مساله بیکاری با توجه به ابعاد و عواقب آن بخودی خود انگیزه بیشتری را دامن میزند، اما باید بیاد آورد با توجه به کار قراردادی مساله بیکاری از نزدیک به کارگران شاغل نیز گره خورده است. بعلاوه و مهمتر اینکه، مسایل مشترک بسیار دیگر وجود دارد که لزوم همبستگی را فریاد میزند.

کدام فرم سازمانی؟ مشغول شدن به فرم سازمانی میتواند مهمترین نشانه در دست گرفتن شیپور از سر اشتهاب آن باشد! پاسخ واحدی به این سوال نمیتواند وجود داشته باشد. ما در پی تشکیل فی المثل یک دفتر یا یک سندیکای فرضی نیستیم که کارگران بیکار با مراجعه و ثبت نام و احیانا با شرکت در چند اکسیون و تهیه طومار برای مشکلات خود مبارزه کنند. این راه حل ما نیست و ره بجایی نمیرسد. ما بدنبال متحد کردن صفوف طبقه خود هستیم که بتواند بر علیه بیکاری بیشترین نیروی کل طبقه را بسیج کند. قالب تشکل و متحد کردن صفوف طبقه در هر محله از جمله بسته به ترکیب جمعیت، نفوذ رهبرانی که دست بکار این اقدام میشوند و سوابق مبارزاتی در محله میتواند متفاوت باشد. سوال مهمتر اینستکه کدام نیاز و کدام فعالیت میتواند کارگران را دور هم جمع کند. بسیار حیاتی است که تعلق مذهبی کارگران مانعی برای شرکت کارگر ایجاد نکند اما در عین حال بنا به تعریف محمل اتحاد کارگری ما نمیتواند مهر مذهبی بر خود داشته باشد. زمینه ایجاد تیمهای ورزشی، نیاز به یک محل برای آموزش به کودکان محل تا ایجاد تعاونی مصرف برای تأمین

ارزانتتر مایحتاج خوراکی در محل میتواند زمینه و شکل مناسبی برای بنیادهای اتحاد کارگری قرار بگیرد.

مشخصا در زمینه علیه بیکاری تامین معاش و تامین کرایه خانه اولین و گرهی ترین مساله است که باید موضوع فعالیت یا به عبارت درست تر، باید موضوع چاره جویی قرار بگیرد. همواره نهادهای دیگری وجود دارند که کمکهای خیرخواهانه را به خانواده کارگران بیکار عرضه دارند. این کمکها کارگران بیکار را به مستمندان جامعه نزول داده و همواره بازای هر قرص نان آنها را به سموم ضد طبقاتی کارگری آلوده میسازد. هیچ فعالیت آگاهگرایانه بدون پاسخ به این نیاز پایه ای نمیتواند شکل بگیرد. سوال اول اینست که چگونه کارگران میتوانند به تکیه به نیروی دست جمعی خود بار فلاکت را کاهش دهند؟ پاسخ این سوال فقط میتواند در محل داده شود. نفس بهبود در زندگی روزمره، تامین چند وعده غذا بدون منت و تحقیر موسسات خیریه بخودی خود یک دستاورد برای فعال کارگری درگیر است؛ و بعلاوه راه را برای سازمان دادن اعتراضات کارگری برای بکرسی نشاندن بیمه بیکاری هموارتر میسازد.

اعتصاب بعنوان حربه موثر کارگران شاغل با هزار و یک پیچیدگی برای کارگران همراه است. در بیرون از کارخانه و بدون حربه اعتصاب، امر پیشبرد یک اعتراض موثر علیه بیکاری بمراتب پیچیده تر است. اما جنبش کارگری در فصل مبارزات کارگران بیکار بسیار غنی است و میتواند نقش موثری در مبارزات محلی ایفا کند. چند نکته اساسی در این تجارب را میتوان بدینگونه خلاصه کرد:

اولا: این اعتراضات باید بتواند برای دولت "مزاحمت" ایجاد کند. صرف برگزاری اجتماع که فاقد قدرت تحمیل تجدید نظر به دولت، کمتر راه بجایی میبرد. دولت و طبقه حاکم در دوره های بحران با بمبارانهای تبلیغی در باب مشکلات اقتصادی دولت از قبل خود را برای مقابله با اینگونه اعتراضات خیابانی آماده میسازند. این اعتراضات باید بتواند در یک کشمکش طولانی تر دولت را تحت فشار قرار دهد. اعتراضات کارگران بیکار با ایجاد برنامه ریزی شده راهبندان در مناطق پرتراфик شهرها یک نمونه است. راه پیمایی های میان شهری روشی بوده است که کارگران انگلیسی و امریکایی در بحران بزرگ دهه 1930 بدان دست برده اند

ثانیا: زنان طبقه کارگر که عمدتا به خانه داری مشغولند مهمترین گردان اعتراض طبقه کارگر در این عرصه را میسازند. این را شاید یک "برکت" و یا سعادت اجباری ناشی از پدیده بیکاری بتوان نامید که زنان طبقه میتوانند جلوی صحنه قرار بگیرند. مهمترین خاصیت این فرصت در اینست که چه مردان و چه زنان کارگر به کار مجانی زنان خانواده کارگری در خدمت سرمایه داران واقف شوند و بیمه بیکاری برای کارگران زن برای کارهای خانگی را در دستور خود قرار دهند.

ثالثا: برای اعتراضات باید سازماندهی طولانی مدت را بدقت سازمان داد. در این رابطه "وقت" از مهمترین موانع است، زندگی روزمره بطرز اعجاب آوری کل وقت والدین کارگری را به اشغال درمیآورد. سیاستهای اداره کار در قبال بیکاران آگاهانه وقت آنها را با امور بیهوده اشغال میکند. رسیدگی به کودکان خود بسیار وقت گیر است. در سازمان دادن اعتراضات کارگری باید با انواع همکاری و تقسیم کار وقت لازم را تامین کرد.

رابعا: تبلیغات. اعتراضات کارگران بیکار باید بتواند در میان افکار عمومی سمپاتی ایجاد کند و بخش هر چه بزرگتری از هم طبقه ای های خود را بسیج کند. نیروی ویژه ای باید این عرصه را بپوشاند.

تجربیات جنبش کارگری در عرصه بیکاری جزو درخشان ترین، توده ای ترین و موفق ترین فصول آنست. این مبارزات مملو از لحظات غرور آمیزی است که چگونه کارگران بیکار از انگ نگون بختان به مدعیان تمام قد سرمایه داران و دولت و ارتش تبدیل شدند. حلقه های بهم پیوسته از مبارزات کوچک که دستاوردهای بزرگ را ممکن ساختند و همه لحظات آن مملو از جنگیدن با تفرقه و ترس و ناباوری بوده است.

گره گاههای اصلی در درد بی درمان طبقه کارگر: شکل!

ناظر فرضی در آینده فرضی ایران را در فاصله سالهای 1360 تا امروز ایران بستر کشمکشهای طبقاتی بزرگی می بیند. در ایران بجای حکومت فعلی میتوانست یک حکومت از جره اصلاح طلبان آن، یک حکومت غیر آخوندی، یک حکومت پرو غرب، و یا یک حکومت از تبار سبز سر کار باشد. راستش زیاد فرقی نمیکرد. آنچه مهم است اینستکه در همه سالها یک چیز میتوانست سرنوشت دیگری را رقم بزند:

کارگران همت! کارگران اتحاد! کارگران انقلاب!

چرا کارگران در ایران متحد نمیشوند، چرا سر به سازمان نمیدهند؟ چهل سال پیش حتی فکر کردن به تشکل کارگری کافی بود تا کلاهتان با کلاه سازمان امنیت ملی در هم برود. بعد از انقلاب و سالهای اوایل دهه شصت هزاران فعال کارگری را فقط به جرم شرکت در یک سندیکا و یا شورای کارگری از زیر سنگ بیرون کشیده و در سینه کش زندانها به گلوله بستند.

الان روزگار دیگری است. دنیایی درست شده که طیف بزرگی با چراغ قوه لابلائی کتابهای تاریخ در پی یک اکسیر جادویی برای متحد کردن کارگران دور خود میچرخند. طنز تلخ ماجرا در آنجاست که طبقه کارگر در ایران هیچگاه، در دل اختناق، در چنین ابعاد گسترده ای به احزاب و جریانات سیاسی دسترسی نداشته است. هیچ گاه اپوزسیون سیاسی رژیم در ایران به این اندازه "چپ" و مدافع حقوق پایه ای کارگری ظاهر نشده است. فضای ایران از دریچه کانالهای تلویزیونی، خطابه ها، تا سازمان جهانی کار همگی مملو از "پاسخ به معضلات کارگران" است. افزایش دستمزد، خاتمه قراردادهای موقت، بیمه بیکاری، آزادی سندیکاها ...! اما کماکان سوال بجای خود باقی است: کارگران چرا متشکل نمیشوند، به میدان نمی آیند؟ سالهای طولانی از فقر و دستمزدهای پرداخت نشده و بیکاری باید راه را بر هر امیدی بسته باشد. چرا کرد به استخوان کارگران نمیرسد؟ عصیان کارگران کجاست؟

طنین این سوال در فضای سیاسی ایران تمامی ندارد. اما این یک سوال نیست. رو به طبقه کارگر است اما در مسیر معضل تشکل آن نیست. این یک مارش عقب نشینی کل جبهه سبز است که دیواری کوتاه تر از طبقه کارگر برای پوشاندن اقتضاح سیاسی بزرگ خود پیدا نکرده اند. ترکیب

شرکت کنندگان در این مارش راه را بر هر گونه تردید و سوء تفاهم میبندد. از انواع رنگارنگ ملیون و اپوزسیون دمکرات تا کمونیسم بورژوایی در یک سمپوزیوم همه با هم "اسیب شناسی تشکل یابی طبقه کارگر" حضور به بهم رسانده اند. این دومین بار است که "جبهه متحد متخصصان سبز سرنگونی رژیم به سراغ کارگر می آیند. دیروز، ملبس در کت و شلوار و کراوات پست وزارت کار در حال بشارت آزادیهای تشکل کارگری در فردای حکومت ائتلافی در ظنین کف زدن متقابل؛ امروز عینک به دندان گرفته و در پز عالی بررسی های عمیق؛ هر دو به یک اندازه به امر واقعی طبقه کارگر ارتباط داشته و دارند. چه بار اول در زمان پیشروی بر متن "رژیم چنج" امریکا و چه امروز در پنچری سیاسی خویش، قرار است طبقه کارگر توان محاسبات سیاسی این جماعت را پس بدهد. شرط بندی شان روی امریکا غلط از آب درآمد، تخت و تبق "میدانم، میدانم" را به ستون کارگری نثریات منتقل کرده اند. هر چه که تا دیروز خطاب به شرکا مبادی آداب بوده و با موسوی و کروبی از "کشتی گرفتن" احتراز داشتند، امروز مبصر کلاس درس تشکیلات مستقل طبقاتی کارگری دو قورت و نیمشان باقی است.

جبهه سبز هر توجیهی برای موقعیت خود داشته باشد، در دوره قبل در فریب طبقه کارگر زیر پرچم موسوی ناکام ماند. اینها بازندگان دنیای ضد رژیمی هستند و همه ابروی کارگر پناهی و "چپ و کمونیستی" خود را سوزانده اند. بار دوم کارگر پناهی یک بار دیگر به کاهدان زده اند. جنگ دیروز اینها با "رژیم" ربطی به طبقه کارگر نداشت. امروز دارند گناه را به گردن کارگران می اندازند که "متحدانه و سازمان یافته وارد کارزار نشده و رژیم را با اعتصابات خود فلج نساخته اند ...!!" ظاهرا کارگران سرگرم "مبارزات اقتصادی" از حمایت احزاب "راهی بخش" غافل مانده اند!

سرنوشت سیاسی جبهه سبز هر چه از آب در بیاید اما جمهوری اسلامی سر جای خود؛ و معضل تشکل یابی طبقه کارگر سنگین تر از گذشته بر سر این طبقه به قوت خود باقی است. امروز رهبران کارگری همان صورت مساله قدیمی تشکل را در مقابل خود دارند. رهبران کارگری باید راه خود برای سازماندهی کارگران را ادامه بدهد در عین اینکه از پس فضای جریانات سبز و ضد رژیمی بر بیاید.

آنچه در ایران میگذرد اعتراضات کارگری است که در آن عالی ترین شکل اعتراضات در مهمترین مراکز تولیدی و بر سر گرهی ترین مطالبات طبقه کارگر بطور مداوم تکرار میشود. دانش مارکسیستی زیاد عمیقی لازم نیست تا شکاف طبقاتی در سطح سیاسی در کل جامعه را تشخیص داد. سنبه کارگر در ایران پر زور است. وضعیت ارگانهای رسمی کارگری حکومت، انزوای خانه کارگر و شوراهای اسلامی حکایت از شکاف پایه ای سیاسی میان کارگر و طبقه حاکم دارند. دولت و طبقه حاکم دائما در حال هوا کردن فیل "سیاست و راه حل اقتصادی" هستند که تاثیر آن از تاثیر برف در گرمای تابستان فراتر نمیرود. طبقه کارگر در ایران بزرگترین ماشین سرکوب اعتراض کارگری در دنیای معاصر را دست به عصا ساخته است. این یک جنبش

بزرگ و رادیکال آن جامعه است. بسادگی میتوان آنرا از بزرگترین تحرکات کارگری در جهان نامید. بطرز حیرت آوری این جنبش و قبل از هر کس در چشم رهبران خود برسمیت شناخته نمیشود.

تصویر جاری از طبقه کارگر در ایران مبتنی بر یک طبقه ستم دیده، بی افق، سرکوب شده و پراکنده زیادی یکجانبه و زمخت و غیر واقعی است. خنثی کردن این تصویر مهمترین وظیفه کارگران پیشرو در ایران در ایجاد تشکل و اتحاد صفوف طبقاتی آنهاست. مروری بر عرصه های اصلی کشمکش کارگران پیشرو هدف از این نوشته است.

کارگران و مظلومیت!

کارگران مظلوم نیستند، هرگز نبوده اند. طرف حساب کارگر نه دزدان و گردنه بگیران؛ بلکه بورژوازی جامعه است. تجمع کارگران برای بیدار کردن وجدان فلان مقام دولتی نیست. تجمع کارگران برای رساندن فریاد خود در مقابل ساختمان مجلس نیست. همان کسانی که میخواهید بیدار شوند، نه تنها قانون بلکه تمام دستگاه دولتی و قاضی و رهبر؛ جملگی فرودستی طبقه کارگر و استثمار را با هم و آگاهانه برنامه ریخته اند. مطابق این برنامه ها قرار است که دستمزد کارگر قطع شود، قرار است که کارگر به منجلاب بیکاری رانده شود. در چهارچوب جامعه رسماً از هر کارگر انتظار میرود که تسلیم باشد، خفه خون بگیرد، آگاهانه کودکان خود را به وعده های دروغین مقامات گول بزند، بسوزد و بسازد، آنقدر دعا کند تا جانش در برود، و اگر خواست گور خود را به درون یکی از زندانها گم کند! یک اجتماع اعتراضی بیانگر تعداد کارگرانی است که تصمیم گرفته اند گول نخورند و عده و وعیدهای دروغین کارفرما و دولت را به سخره بگیرند.

همیشه و در همه تجمعات کارگری کسانی پیدا میشوند که تصور میکنند اگر اجتماع کارگران "تند روی" نکند، اگر عکس رهبران نظام را در پیشاپیش صفوف خود بگیرند و احتمالاً با تعدادی صلوات و دعا و روضه خوانی به هدف خود نزدیک تر میشوند. همیشه در مقابل میتوان ثابت کرد که همیشه واحدهای سرکوبگر آماده بوده اند که این توهم را تا آخرین قطره در هم بکوبند.

کارگران و ترس

ربط اعتراض کارگری به روحیات کارگران، ترس یا شجاعت کارگران یک ساده انگاری کودکانه بیشتر نیست. صد البته هر اعتصاب و اعتراض کارگری تنها با درجه بالایی از شجاعت و خود گذشتگی رهبران و کارگران ممکن است. ترس پایه اساسی حفظ حکومت استثمار سرمایه داری در همه جا و در دل تاریخ این نظام بوده است. ترس از اخراج، ترس از بیکاری، ترس از عدم تامین مایحتاج خانواده، ترس از تحقیر و کتک، ترس از زندان و ترس از اعدام. اگر متن روزمره کار کارگر او را در معرض خشم و عصیان دائمی قرار میدهد، در عوض بورژوازی در کمال آرامش و خونسردی همه ابزارها را برای سرکوب و عقب راندن کارگران فراهم آورده است. هر تک اعتصاب کارگری برای بورژوازی یک فرصت منحصر به فرد است که خیال

اتحاد و اعتراض را در میان کارگران بخشکاند. ترس و ارعاب پایه این سیاست است.

کسی، هر کسی، هر کارگری، هر "قهرمانی" که از ظرفیت دستجات حزب الله در بخون کشیدن صف اعتصاب کارگران نترسد، و شکنجه گاه اوین را دست کم بگیرد تنها میتواند یک احمق باشد. کسی که بیم کارگران در مقابل عواقب شکست اعتصاب و سفره خالی خانواده خویش را دست کم میگیرد هرگز گامی در راه تقویت روحیه اعتراضی در میان کارگران به جلو باز نخواهد کرد. هر اعتراض کارگری به یک جبهه جنگ شباهت دارد، تهییج بخشی از این صحنه است اما شجاعت را با آمادگی در مقابل پیامدهای احتمالی مبارزه یا اعتصاب معین میتوان به خون کارگران شرکت کننده تزریق کرد. کارگران به "شهید" نیاز ندارند، اما به فعالیت جانفشانانه صفوف خود در انواع شبکه های مبارزاتی و از جمله در حمایت از زندانیان بشدت نیاز دارند.

کارگران و اتحاد

سرنوشت مشترک، موقعیت اجتماعی مشابه و منافع یکسان دست کارگران را در دست هم میگذارد. کارگران در محل کار، در ایام بیکاری، در محله، در روابط دوستی و فرهنگی و در عرصه های متعدد با هزار رشته بهم وصل میشوند. اما همین طبقه مداوما با پراکندگی دست و پنجه نرم میکند. طبقه کارگر متحد نیست، به این دلیل ساده که اجازه اتحاد به او داده نمیشود. "اتحاد" برای طبقه کارگر یک دانش معین نیست که آنرا بیاموزد، یک ورد یک آیه نیست به خورد تک آنها داده شود. ناامنی اقتصادی، دسایس دائمی و بلاوقفه بورژوازی، تحولات دائمی اقتصادی و سیاسی جامعه، ایدئولوژی بورژوازی جامعه با قدرت عظیم رسانه ای پایه های فکری کارگران را دائما در معرض پراکندگی قرار میدهند. مذهب از بزرگترین دشمنان اتحاد کارگری است، نه فقط بخاطر شکاف در مقدسات این یا آن مذهب، بلکه صرف اتکاء به یک خداوند کمتر دلیلی برای اتحاد با دیگر رفقای کارگر باقی میگذارد. تفاوت های جنسی سر منشاء عمیقترین شکافها میان صفوف طبقه کارگر است.

اتحاد کارگری مستلزم فعالین و رهبران کارگری است که بطور دائمی ریشه های پراکندگی را افشا میکنند، اما مهمتر از آن اتحاد کارگری مستلزم مکانیسم ها، سنت ها و فعالیت هایی است که مداوما اتحاد و نزدیکی و را تقویت میکند. صندوق های تعاونی، تیم های ورزشی و کلوب های مطالعاتی چند نمونه است. مساله اساسی ایجاد جمع های کارگری است که در یک رابطه زنده مداوما در تماس با هم قرار دارند، جمع رفقای کارگری که هیچ وقت یکدیگر را تنها نمیگذارند. الگوی طبقه بورژوا مطلقا گویاست. تماشایی است که چگونه با هزار پیوند از کلوب تفریحات و شعرخوانی تا انواع مراکز تحقیقی و اقتصادی به هم مربوط هستند. پارلمان و هیئت دولت پوشش تصمیماتی است که از "کانال های واقعی" قدرت رقم خورده است. کری دور های رسمی و قانونی در هاله ای از روابط پیچیده است که در آن پست ها تقسیم میشوند، وام های بانکی به فریاد اخوی های طبقاتی میرسند، فرزندان لایق جدید پا به صحنه میگذارند و همه پشت همدیگر را میگیرند.

در این شبکه ها عضویت و جایگاه کسی بخاطر بازنشستگی و یا عزل از یک منصب دچار لطمه نمیشود. تقسیم بیکار و شاغل سر سوزنی محل از اعراب ندارد. شرط وجود و ادامه کاری و شرط پایه ای کارکرد این شبکه ها در حضوری بودن آنهاست.

هیچ چیز مسخره تر از جایگزینی اتحادهای کارگری با شبکه های دوستی اینترنتی نیست. اتحاد کارگری قبیل از آنکه یک فرم سازمانی باشد بر اعتماد آدمهای معین استوار است که میخواهند با هم هدف مشترکی را تعقیب نمایند. یک محله کارگری باید جایی باشد که هیچ عضو خانواده کارگری گرسنه سر بر بالین نمیگذارد، کار کودک در آن دیده نمیشود و کارگران از فرط استیصال در دامن اعتیاد به تباهی نمی افتند. تردیدی نیست، هر تک مورد از مثالهای ذکر شده (گرسنگی و کار کودک و اعتیاد) سرمنشا انزوا و سرشکستگی و پراکندگی جمعیت بزرگ از خانواده های کارگری عمل میکند. یک اتحاد کارگری برای چاره جویی علیه این مصائب آن عرصه ای است که میتواند بخش هر چه بزرگتری را بسیج کند، به کارگران اعتماد بنفس را بازگرداند، روحیه حق طلبی را در آنها افزایش دهد، گوش شنوا برای سیاستهای طبقاتی فراهم آورد، رهبران کارگری را تثبیت نماید و راه را برای جلب سمپاتی و اعتماد کل جامعه رو به طبقه کارگر و سوسیالیسم او هموار کند. در فقدان چنین اقدامات طبقاتی کارگری هر روز به تعداد قربانیان مستقیم فجایع اضافه میگردد.

کارگران و افق سیاسی

کسی یک اعتراض کارگری را به صرف متون روی پلاکادهايش مورد قضاوت قرار نمیدهد. هر اعتراض و مبارزه کارگری با گوشت و استخوان در افق های سیاسی معین آغشته است. حتی آرزوهای یک کارگر خواه ناخواه رنگ طبقاتی بر خود دارند. در یک جامعه ای که (بر متن شدیدترین بحران و رقابت بین المللی و تولید متکی بر کار سوپر ارزان کارگر) همه درها بر پاشنه دو قطبی سرمایه و کار میچرخد، اعتراض کارگری نمیتواند بدون چاشنی سیاسی در آسمان آن جامعه برای خود ظهور کند و خاموش گردد. هر اعتراض بر کوهی از تلاطم های فکری و شب نخوابی و جدل کارگران تکیه دارد. تصمیم کارگر چه برای شرکت و چه عدم شرکت در اعتراض حاضر، سند زنده و گویا بر موضع گیری سیاسی اوست. این کارگران با حضور فردی خود به دولت و سیاستهای اقتصادی و عده ها، به صلاحیت و پلاتفرم آتی دولت دهن کجی میکنند. این سرنخی است که ما را به خصلت مهمی از اعتراضات کارگری رهنمون میشود.

اعتراض کارگری نه از گذشته خود و نه از موقعیت امروز خویش بلکه تماما از آینده خود نیرو میگیرد. "چه باید کرد؟" و "رو به کجا میرویم؟" از ملزومات اساسی ایجاد تحرک در میان طبقه ایست که نمیتواند تا "اطلاع ثانوی" در تظاهرات شرکت کند. ادامه اعتراض تا "تسلیم دولت" در مقدرات زندگی او نمیگنجد. خلاء یک افق طبقاتی و سوسیالیستی دلیل اساسی ناکامی موج عظیم کارگران در دو دهه اخیر را شکل داده است.

کارگران و مبارزه اقتصادی

مبارزه اقتصادی برای کارگر یک مبارزه عینی است. حتی در هارترین دیکتاتوری بورژوازی هم کارگران در انتخاب کارفرما کاملاً آزادند. کارگران آزادند از قید و بند هر کارفرمای فرضی رها باشند، کار نکنند. اما همزمان همین جامعه تمزد او را با گرسنگی پاسخ میدهد. نظام سرمایه داری به عنوان نظامی بغایت متعالی در بهره کشی از کار کارگر شناخته میشود. در این شکی نیست. اما نبوغ اصلی این نظام در فشار به کسانی است که در خارج دایره تولید قرار گرفته اند. در این نظام "اشتغال" جز یک زندگی بخور و نمیر و برای یک مدت محدود را بدنبال ندارد. اما همزمان "بیکاری" سقوطی بمراتب عمیق تر در همه عرصه های اقتصادی و اجتماعی است.

به معنای دقیق کلمه طبقه کارگر، چه شاغل و چه بیکار مجبورند در میدان مبارزه اقتصادی، برای نان و برای مخارج زندگی، برای همه آن امکانات اجتماعی که به داشتن شغل گره خورده است؛ همواره در جنگ و گریز باشند. مبارزات اقتصادی کارگران بمعنای مبارزه برای حق زنده ماندن در مقابل دولت و سرمایه دارانی است که بدقت فقر را مهندسی و هدایت میکنند. وارونگی بزرگ تمام تاریخ بشری آنجاست که دولتی که اساس ماموریت آن خاموش نگاه داشتن هر چه فقیرانه تر میلیونها بیکار جامعه است، خود را دولت اشتغال مینامد و دقیقاً بر سر قربانیان خود منت میگذارد.

مبارزه اقتصادی کارگران باید قبل از هر کس نزد خود کارگران پوست بیاندازد. این جنبش باید طلبکار و تعرضی شود. تصویر امروز "تجمع تکراری کارگران مظلوم" باید جای خود را به تجمع کارگران خشم آلودی بدهد که خدا را بنده نیستند. باید از خود پرسید چگونه است هزاران اجتماع کارگری با خواستههای پایه ای و بر حق مثل دستمزد عقب افتاده هنوز نتوانسته حمایت فعال آن جامعه و حتی کارگران در آن جامعه را جلب کند؟ از خود پرسیم مگر کل طلب این کارگران چقدر است؟ از خود پرسیم چگونه دولت توانسته و میتواند از این رسوایی جان سالم بدر ببرد؟ پاسخ سوال ساده است. مبارزه اقتصادی طبقه کارگر فقط بر سر شندرغاز دستمزد نیست. جنبش بینوایان جامعه نیست. مبارزه اقتصادی کارگران باید حرمت و شرافت انسانی خود را بیابد. اعتراض کارگری باید از "ستون معضلات برنامه ریزی اقتصادی جامعه" افکار عمومی به موضوع اعتراض شجاعانه مردان و زنانی تبدیل شود که به شرایط برده وار و به گرسنگی در خاموشی تن نمیدهند.

مبارزه اقتصادی طبقه کارگر مهمتر از هر چیز ادعای تقسیم عادلانه حاصل کار خود است. به این معنا مبارزه اقتصادی به عنوان تحرک و بیداری سوسیالیستی کارگران باید جایگاه واقعی خود را در چندین عرصه اصلی کشمکشهای جاری جامعه پیدا کند.

اولاً، رو به طبقه حاکم: این ادعا، ادعای سوسیالیستی کارگران باید بتواند دولت و بخشهای مختلف

طبقه حاکم را در همین قامت به هموارد بطلبد.

ثانیا، رو به خود صفوف کارگری: مبارزات جاری بر سر مبارزات اقتصادی یک سکوی بسیار معتبر برای نقد توهمات میلیونها کارگری که در انتخابات رژیم از این ستون به آن ستون سر به سنگ توهم و حماقت میکوبند، باید عمل کند. این نقد فقط از زاویه ادعای سوسیالیستی طبقه کارگر ممکن است. مسخره است که چگونه رای دادن به الترناتیوهای انتخاباتی رژیم میتواند رو به اعتراضات کارگران برای دستمزدهای عقب افتاده فخر "واقع بینی" بفرشد!

کارگران و آمادگی دفاع از خود

در مرور سرگذشت مبارزات کارگری نه وجود دسته های اوباش "فرا قانونی" تازگی دارد و نه گارد دفاع از خود کارگری اعتصابات کارگری. خاصیت نیروهای اوباش در توانایی آنها در فضای ترس و ارعاب است. این نیروها با امتیازات ویژه دقیقا مطابق یک الگوی مشابه به جان مردم معترض رها میشوند و بعد از اتمام ماموریت نیروهای رسمی حکومت برای کارگران کوتاه کردن دست مزاحمت در مورد جنبش کارگری ایران صحنه یکطرفه است و دستجات باند سیاهی با دست باز صف کارگران را به میل خود و با خیال راحت مورد حمله قرار میدهند. جنبش کارگری در امریکا نمونه گویایی از پاسخ طبقه کارگر به این پدیده بود: اگر دولت نمیخواهد و نمیتواند امنیت صف اعتصاب کارگران را تامین کند، کارگران راسا دست به اینکار خواهند زد.

جنبش کارگری امریکا در سالهای 1920 تا 1930 درسهای قابل تامل و قابل تحسینی را در این زمینه بجا گذاشته است. این جنبش در مقاومت چه بسا مسلحانه در مقابل دستجات اوباش ضد کارگری ابتکارات بسیار وسیعی را بخرج دادند. در مورد جنبش کارگری ایران، بدون چنین ظرفیت و آمادگی صحبت از تغییر جدی در موقعیت فعلی قابل تصور نیست. اشکال و ابعاد قدرت دفاعی کارگران را فقط در محل و خود کارگران تعیین میکنند، اما طبقه کارگر باید بتواند اعلام کند امنیت صف کارگران را در مقابل اوباش تضمین میکند.

کارگران و "عشق به اعتصاب"

رهبران کارگری باید یکبار برای همیشه به "عشق اعتصاب" در فضای سرا پا مسخره و کودکانه اپوزسیون ضد رژیمی نقطه پایان بگذارند. معلوم نیست تا کی باید تحرکات کارگری به اعتصاب معطوف باشد، اعتبار خود را به اعتصاب گره بزند، و تا کی باید تحرک درونی مراکز کارگری با یک اعتصاب بدرخشد و با پایان اعتصاب پرونده هر تحرک کارگری برای سالها بسته بماند؟ این چه اعتصابی است که بجای تعمیق آگاهی و رزمندگی صفوف کارگری عقب نشینی و سکوت را ببار می آورد؟ باید پرسید این طوق لعنت کجا و چرا بر جنبش کارگری در ایران سوار شد که تشکیل یک صندوق تعاونی، برپایی یک تیم فوتبال و امثال آن نسبت به تجمع در مقابل دفتر مدیر کل از اهمیت کمتری برخوردار گردد؟ در این میان تکلیف فعال کارگری آگاه و عاقل اما "بخت برگشته" که باید یک اعتصاب نابهنگام و شتابزده را سد کند، چیست؟ آیا واقعا وقت آن نرسیده

که ترمز دستی ها را کشید و از خود پرسید: این جنبش کارگری است یا عصیانهای کارگری که هر چه بیشتر کارگر را به قربانی میگیرد؟ آیا وقت آن نرسیده از خود پرسید این چه "جنبش کارگری" است که بعد از هر اعتصاب در مقابل ساده ترین انتظارات دفاع از خود و دفاع از رهبران دستگیر شده، از صندوق حمایت از دستگیر شدگان؛ به زانو در میاید؟ قرار بود از هر اعتصاب مجموعه ای از رهبران "رزرو" سوار بر تجربیات تازه تر و متکی به انواع اشکال اتحاد کارگری را بجا بگذارد. اجازه دهید از خود بپرسیم چه وقت جنبش کارگری برای برآورد این انتظارات بالغ خواهد شد؟ تا کی باید از هر اعتصاب تاریخچه اعتراض و تحرک کارگران ایران، یکی پس از دیگری، به یک سایت اینترنتی در حمایت کم ثمر از عزیزترین چهره های این طبقه در زندان اوین منتهی گردد؟

اعتصاب از اشکال عالی ابراز وجود اعتراض کارگری است. اعتصاب یک ابزار شناخته شده و در دسترس کارگران است. در عین حال شکل دادن به یک اعتصاب پیروزمند مشروط به یک کار سازمان یافته و متکی به یک فعالیت پایه ای طبقاتی کمونیستی است. ناگفته پیداست که یک کارخانه محل تلاقی انواع گرایشات و تمایلات و روحیات در میان کارگران است. بعلاوه نه فقط گرایشات رادیکال و سوسیالیستی بلکه بسیاری گرایشات و نیروهای سیاسی بدنبال شکل دادن اعتصابات کارگری به نفع خود در فعالیت هستند. به این معنا در بسیاری موارد سیاست درست چیزی جز مخالفت صریح با اعتصاب معین نیست. با فراخوان جریانات اپوزسیون ضد رژیمی برای "اعتصابات کارگران در حمایت از زبان ترکی" و یا اعتصاب در "بیکارگیری نیروی محلی در کارخانه" چه میشود کرد؟

حتی در محدوده مبارزه اقتصادی در یک کارخانه شکل گیری یک اعتصاب پیروزمند مستلزم بازگشت به احکام بدیهی طبقاتی مبارزات کارگری است.

اولا: رای یک کارگر، قبل از هر چیز، اعتصاب اساسا توام با یک تناقض پایه ای است. او باید کارخانه ای را تعطیل کند که نفس زندگی او به چرخیدن همان کارخانه گره خورده است. او با کارفرمایی رو در رو میایستد که در عین حال موفقیت همان کارفرما در اداره کارخانه به معنای ادامه اشتغال او است.

ثانیا: شروع هیچ اعتصابی بر مبنای فراخوان کسی یا کسانی در روز معینی به وقوع نمی پیوندد. وقوع یک اعتصاب را نمیتوان پیش بینی کرد. وقوع یک اعتصاب به یک اتفاق معین بر متن تناقضات موجود، بر اساس آمادگی ذهنی و روحی قبلی در میان کارگران گره میخورد. رهبر یک اعتصاب کسی است که از قبل اعتماد کارگران را جلب کرده است. خاصیت این رهبر در این است که در بطن یک واقعه معین بتواند یک خواست همه گیر کارگران را به خواست عمومی یک اعتصاب ترجمه کند. همه زیبایی مبارزه طبقاتی کارگری در مبحث مربوط به مجمع عمومی کارگری اینجاست که یک اعتصاب با همه پیچیدگی های آن روی چهارپایه وسط سالن نهار

خوری شکل میگیرد و ظاهرا بدون هیچ رای گیری رسمی توده کارگر کارخانه دل به دریای جنگی میزند که کسی نمیتواند در مورد روند و نتایج آن با جرات اظهار نظر کند.

ثالثا: همه اعتصابات از همان لحظه شروع، مساله چگونگی پایان خود را به صدر مشغله خود میراند. برای یک رهبر کارگری اینجا نه تهییج تو خالی بلکه فقط و فقط مجموعه فعالیت های متحد کننده تکنونی میان کارگران دستمایه ادامه اعتصاب میتواند باشد. پر واضح است که برای هر کارفرما هر اعتصاب یک عرصه نبرد برای در هم شکستن همه توان کارگران را تشکیل میدهد. به این معنا میتوان دریافت که پیش بینی (تا چه رسد به دیکته کردن) خواستهای یک اعتصاب و مهمتر از آن قضاوت در مورد یک اعتصاب موفق و یا ناموفق تا چه اندازه نامربوط است. کدام اعتصاب، در کدام روند؟ با کدام خواست؟ با کدام نتیجه نهایی؟ وقتی نوبت به احزاب و جریانات سیاسی و مشخصا در چهارچوب جبهه سبز میرسد، این مساله نه "نامربوط" بلکه مسموم و مستقیمی علیه مصالح طبقه کارگر از آب در میآید.

ما متعلق به دوره ای از تاریخ معاصر هستیم که در آن "طبقه کارگر جامعه نمیتوانست گلیم خود را از آب بیرون بکشد." از این دوره ها در تاریخ جامعه ایران و در همه جوامع دیگر کم نمیشود سراغ گرفت. در همه این موارد، مستقل از زبان و ملیت و دین و آیین شهروندان آن جامعه؛ شرایط زندگی آن دوره مشابه هم است: میلیونها کارگر جامعه، کار نه، بلکه جان میکنند، و با کار خود ثروت هر چه بیشتری میآفرینند؛ در عوض با تباهی هر چه بیشتر دست به گریبان می مانند.

آیندگان آمار و ارقام و تصاویر از سرسام سازندگی و ثروت را در مقابل خود قرار خواهند داد. ما برای آنها ما متعلق به دوره ای هستیم که کارگران جرات نکردند انبارها و فروشگاههای مملو از کالا را به نفع کودکان گرسنه خود صادره کنند، ساختمانهای لوکس را ساختند و با حسرت آنرا به سمت بی خانمانی ترک کردند، در پرونده قراردادهای موقت شان چهار ساختمان به آتش کشیده وزارت کار اثری نبود، در سالها مبارزه کارگری آنها از تشکل و وحدت طبقاتی کمتر اثری میشد یافت و ...

ناظر فرضی در آینده فرضی ایران را در فاصله سالهای 1360 تا امروز ایران بستر کشمکشهای طبقاتی بزرگی می بیند. در ایران بجای حکومت فعلی میتوانست یک حکومت از شجره اصلاح طلبان آن، یک حکومت غیر آخوندی، یک حکومت پرو غرب، و یا یک حکومت از تبار سبز سر کار باشد. راستش زیاد فرقی نمیکرد. آنچه مهم است اینستکه در همه سالها یک چیز میتوانست سرنوشت دیگری را رقم بزند:

کارگران همت! کارگران اتحاد! کارگران انقلاب!



بیکاری: برادری و تعصب طبقاتی کارگری کجا رفت؟

اید عبارت "شرافت کارگری" را در کل جامعه سر زبانتها انداخت. "شرافت کارگری" به این معنا که کارگران همدیگر را تنها نمی گذارند، کارگران خر خود را نمی رانند، جای کارگر بغل دست خود را قاپ نمی زنند.

تصویر مشترک در جامعه امروز ما این است که کارگران در ایران متحد نیستند. سنت های کارگری در دفاع و در پشتیبانی از همدیگر ضعیف تر از همیشه است. تعداد کارگرانی که از منافع فردی خود به نفع کل طبقه چشم پوشی میکنند، نادر است. یک کارگر معترض کمتر میتواند روی پشتیبانی همکاران خود حساب باز کند. کارگران شاغل دست به کلاه خود گرفته اند. کارفرما برای پر کردن اضافه کاری با هیچ مشکلی روبرو نیست علیرغم اینکه هر کارگری میداند که اضافه کاری او راه بر بیکاری چند کارگر دیگر باز میگذارد...

روشن است که همه کارگران یکدست نیستند. همه جا تصویر به این سیاهی نیست. در معادن آهن بافق اعتصاب متحدانه کارگران دولت را به زانو درآورد. در عوض نه نفر کارگر معادن طلا آقدرد را در جمع خود کارگران شلاق زدند. در هر دو مورد بنا به شکایت کارفرما دادگاه کارگران را به شلاق محکوم کرده بود. در مورد بافق حکم دادگاه کان لم یکن اعلام گردید. تردید نیست با کوچکترین شکاف میان معدنچیان بافق، اعتصاب سرنوشت بسیار متفاوت را به همراه میداشت.

هر چه هست، اما تصویر اصلی عدم وحدت کارگران است. در شرایط دشوار بیکاری میلیونی امروز، با گرانی طاقت فرسا، با خطر زندانی شدن تنها نان آور خانواده، با هزار گرفتاری دیگر به نظر طبیعی میرسد که آنها محافظه کارتر بشوند. وقتی پیدا کردن یک شغل جدید چندان ممکن بنظر نرسد، طبیعی است کارگران دندان روی جگر بگذارند. سوال این است که تکلیف چیست؟ این سوال مثل کنه به گلوی هر کارگر و هر رهبر کارگری چنگ انداخته و جواب میطلبد. قبل از هر پاسخ لازم است که هنوز روی خود سوال مکت کرد.

کارگران ترسو و کارفرماهای شجاع!

تصویری که کارگران از موقعیت خود و طبقه خود میگیرند، با واقعیت منطبق نیست. آینه ای که جلوی روی کارگر گذاشته میشود، ساختگی و فریبکار است. واقعیتی که کارگر جلوی روی کارگر باز میشود، دستکاری شده است. هیچ کارگری هرگز امکان پیدا نکرد که از جزئیات اعتصاب معدنچیان بافق، از داستان اتحاد چهل روزه پنج هزار معدنچی، از چگونگی هنر کارگران در خنثی کردن انواع توطئه حکومت و مدیریت سر در بیاورد اما همزمان جزئیات کامل خیر شلاق معدنچیان آق دره همه جا در اختیار عموم قرار گرفت. لازم است، و همیشه براحتی فراموش میشود، که بخاطر آورد دامن زدن به احساس شکست و ناتوانی در میان طبقه کارگر یک امر تعطیل ناپذیر سرمایه داران و دولت است. هنر اصلی بورژوازی تقلیل موقعیت کارگر به یک فرد نهفته است. یک فرد که سرنوشت او، خوشبختی او و ناکامی هایش را باید به پای خود او نوشت. این فردگرایی وارونه است. یک سم و یک مانع اساسی در راه ایجاد اتحاد میان کارگران است.

دیدنی است چگونه کارفرماها و تمامی ارگانهای دولتی و مذهبی بیشترین اتحاد را در صفوف خود ایجاد کرده اند. هیچ وقت با این روشنی پارلمان و دولت پادوی منافع کارفرما ظاهر نشده اند، هیچ وقت نیروهای گارد مسلح اینقدر بی پروا در هیبت قره نوکر هر کارفرما گوش بفرمان نبوده است. هیچ وقت از کیسه خزانه عمومی در حمایت از کارفرمایان اینقدر حاتم بخشی مجاز نبوده است. در مقابل چشمان کارگر اکنون طبقه سرمایه دار به معنای یک واحد، یک تنه مشترک سر بر آورده است.

خانواده مقدس بورژوا در ایران

بورژوازی در ایران یک طبقه است، و بیشتر از آن یک قبیله و یک خانواده است. بند ناف مشترک این قبیله "استثمار کار ارزان طبقه کارگر در جغرافیای ایران" است. کارت عضویت این قبیله شما را به دنیای دیگری رهنمون میشود. هر تازه واردی عینکی را به چشم میگذارد که ایران را درندشت حاضر و آماده برای بیکار گیری چهل میلیون نفر کارگر آماده بیکار ببیند. با کارت ورود به این قبیله دیگر تنها نیستید. در هر شهر و کوره ده ایران، در هر نقطه جهان که سفارتخانه ای دایر است، شما را در آغوش میگیرند. در این قبیله کانالهای ویژه برای دسترسی شما به وام و به سوپسید در هر عرصه ای همواره فراهم است. در این قبیله در را بر روی هیچ عضو دیگر نمی بندند. شما میتوانید نصف شب وزیر اطلاعات و وزیر کار را بیدار کنید تا حق چهار کارگر مزاحم را کف دستش بگذارند. در این قبیله اجازه نمی دهند شکست و ناکامی و در راه تضعیف هدف مشترک مورد بهره برداری قرار بگیرد. بر عکس از هر تلاش و هر ایده در راه هدف مشترک استقبال میشود. اینجا جولانگاه پر رویی و حق بجانبی است. اینجا هر کس خود را جزیی از یک حرکت بزرگ، یک خانواده قدرتمند، و جزیی از یک هدف مشترک میبیند.

راستی کسی میداند چگونه صد ها هزار کارفرما، از مدیریت سایبیا تا صاحب قالی بافی های محله

حاشیه شهرستانها، در حرف و استدلال چیزی از رئیس بانک مرکزی کم نمیآورند؟ در خانواده بورژوازی تعلقات مذهبی و ملی کوچکترین محلی ندارد. راستی کسی میداند از کی مبانی اقتصادی کینز جای قسط اسلامی نشست؟ در خانواده بزرگ بورژوازی کسی دیگری را تنها نمیگذارد. هر عضوی انتظار دارد به فریادش برسند و از هر کس انتظار میروود در راه هدف مشترک از خود مایه بگذارد. مثل یک عضو خانواده. درست این آن چیزی است که طبقه کارگر به آن نیاز دارد.

خانواده مقدس کارگری

طبقه کارگر را تبار مشترک و سرنوشت مشترک بهم گره زده است. این ناشی از موقعیت اجتماعی ما است. بند ناف زندگی ما به نیروی کار و آنهم به مزدی گره خورده است که در ازای فروش نیروی کار بدست میاید. دو روز در کف کارخانه به هر کارگر جوان میفهماند مزد و شرایط کار او بستگی مستقیم به اتحاد صفوف خود کارگران دارد. سرنوشت مشترک و ضرورت اتحاد کارگران نیازی به توضیح و موعظه ندارد. اینرا کارگر با هوای درون کارگاه با هر دم و بازدم خود استنشاق میکند. خود نفس کار مزدی و خود کارفرما هر لحظه به کارگران "میاموزد" که کارگران در یک صف در مقابل کارفرما ایستاده اند. خود سازمان کار روزانه ده پانزده ساعت کاری به هر کارگری فرصت میدهد که آینه دردها و آمال و نیازهای همدیگر باشند. حتی در "آرام ترین" ساعات، در مقابل هر دست درازی کارفرما نشانه های اعتراض دست جمعی فضا را پر میکند. در مقابل هر مورد اخراج سکوت سنگین در میان همکاران، نگاههایی که با خیره شدن به کف کارخانه از هم زدیده میشود بیان آشکار عذاب وجدانی است که تک تک کارگران را بپادگی رها نمیکند: کاری که میبایست و میتوانست در دفاع از یک کارگر دیگر بکند ... فردا که نوبت او میرسد آیا کسی از او حمایت خواهد کرد؟

هویت کارگری، خود را عضو خانواده بزرگی دیدن، خود را جای همدیگر گذاشتن که سنگ بنای زندگی کارگران است، دائما مورد حمله سازمان یافته کل طبقه حاکم است. مذهب، ملیت و جنسیت هویتهای قلبی است که از هر جهت کارگران را مداوما مورد حمله قرار میدهد. تفرقه بر اساس کارگران ایرانی و افغانی به جای خود، پای صحبت کارگران پیشرو باید نشست که چگونه در وانفاسی بیکاری از طرف امام جمعه ها و استانداران صفوف کارگران را بر اساس اصفهانی و بافقی و یا اهوازی و شوشتری رو در روی هم قرار میدهند.

آن روزی که هر کارگر قدرت خود را در اتحاد با کارگران دیگر ببیند، و برای تقویت این اتحاد از پای ننشیند سنگ بنای تحولات بزرگی در جامعه فراهم میشود. باید عبارت "شرافت کارگری" را در کل جامعه سر زبانها انداخت. "شرافت کارگری" به این معنا که کارگران همدیگر را تنها نمی گذارند، کارگران خر خود را نمی رانند، جای کارگر بغل دست خود را قاب نمیزند. فکرش را بکنید در فلان شهر کارگران اعلام کنند که کار و گدایی کودکان را نخواهند پذیرفت و بجایش

کودکان را به کلاسهای سوادآموزی محله سپرده اند، فکرش را بکنید کارگران خانواده همکاران زندانی را در آغوش بگیرند. این پدیده ها دستمایه تشکیلات و مبارزات بزرگ خواهند بود.

برای تغییر اوضاع چه میشود کرد؟

آیا باید منتظر بود که این دوره بگذرد؟ این پاسخ یک کارگر آگاه نمیتواند باشد. شاید یک روشنفکر شکم سیر، یا یک خیر ره گم کرده جریانات بورژوا بتواند از این پاسخ در مقابل "توده های کارگر" قانع باشد، ولی برای یک رهبر کارگری که خود از نزدی با زندگی جهنمی کارگر درگیر است، این جواب فقط خفت آور است. مساله بسادگی اینست که چنین دوره هایی "نمیگذرد"، بر چنین دوره هایی و عقب راندن صفوف طبقه کارگر تمامی و خط پایان ندارد. بورژوازی ایران قراردادهای موقت را، دستمزد زیر خط فقر را، کار کودکان را سازمان داده است. تن فروشی زنان هدف مستقیم این حکومت بوده است. مساله مهمتر اینست که با گذشت زمان کارگران آسیب بیشتری را متحمل خواهند شد.

آیا میتوان به یک شورش کارگری دل بست؟

هر چه که میگذرد انتظار یک شورش و عصیان کارگری بیشتر و بیشتر آب به آسیاب بورژوازی میریزد. تردیدی نیست که موقعیت طبقه کارگر ملات لازم برای یک دوجین شورش را بدست داده است. جا دارد که انتظار تسلیم نشدن و مقاومت را باید در صفوف طبقه کارگر تقویت کرد. اما باید به خاطر آورد که ترس یک مساله فردی نیست. فرد گرایی حاصل تصمیم هر کارگر در خلوت خود نیست. انزوا راه حل فکر شده کارگر برای بیرون کشیدن گلیم خود از آب نیست. آگاهی نه در جمع رهبران کارگری بلکه در میان صفوف کارگران با تجربه عملی از نزدیک گره خورده است. کارگر اتحاد را تجربه میکند. در تحقق آن جای خود را لمس میکند. این اتحاد حتما باید چشم اندازهای بزرگ را به همراه داشته باشد، ولی همزمان باید یک کارگر ببیند که چگونه قدم های کوچک او در خدمت این راه است.

طبقه کارگر در ایران سالهاست که پر تحرک ترین صفوف اعتراضی در جهان را تشکیل داده است. این اعتراضات در تعقیب خواسته های محلی خود تا حد زیادی قدرتمند است. اما این ابعاد بزرگ اعتراضی هنوز قادر به ایجاد روابط عمیق و پایدار در میان کارگران نمیشود. این ابعاد بزرگ اعتراضی منجر به افزایش اعتبار اجتماعی کارگر نشده است. همه چیز به وجود رهبران کارگری که روابط عمیق تر و اعتماد میان کارگران را هدف خود قرار دهد.

انتفاضه کارگری در ایران

با هر قرارداد موقت دست کارگر از دستمزد کافی، از شرایط انسانی کار، از بیمه بیکاری، از بازنشستگی و همه حقوق پایه ای او کوتاه میشود. با قراردادهای موقت کار، برای کارگر مساوی با دلهره، جان کندن، تسلیم و تحقیر است یا هر قرارداد موقت دست کارگر از دستمزد کافی، از شرایط انسانی کار، از بیمه بیکاری، از بازنشستگی و همه حقوق پایه ای او کوتاه میشود. با قراردادهای موقت کار، برای کارگر مساوی با دلهره، جان کندن، تسلیم و تحقیر است.

یا کار یا بیمه بیکاری!

با تصویب لایحه دو ساله دولت علیه تورم ریاکاری دولت و مسئولان به عرش اعلی میرسد. تنها دو روز پس از افاضات رنگ و رو باخته وزیر کار دال بر برچین قراردادهای موقت، در این لایحه قراردادهای شفاهی بمنظور بکارگیری کارگران حتی بمدت کمتر از یکماه گنجانده شده است. دولت تصمیم دارد لبه تیز تیغ بیکاری را تا کجا بر روی گردن کارگران فرو ببرد؟ نود و پنج درصد مشاغل در ایران در چهارچوب قراردادهای موقت جا میگیرد. هیولای بیکاری اکنون به ابعادی رسیده است که بخش اصلی طبقه عملا جزو لشکر کارگران بیکار است. در متن یک بحران اقتصادی عمیق و آوار ورشکستگی بخش اصلی صنایع از یک طرف و با کنار زدن قانون کار و همان حفاظت ناچیز پیش بینی شده، و با همه گیر شدن کارهای قراردادی از طرف دیگر؛ امروز مرز روشنی میان اشتغال و بیکاری باقی نمانده است. هیچ کارگری حتی در بهترین حالت با یک قرارداد کار در جیب، نمیتواند مطمئن باشد درب کارخانه تا پایان موعد مقرر بر روی وی باز خواهد شد.

با هر قرارداد موقت دست کارگر از دستمزد کافی، از شرایط انسانی کار، از بیمه بیکاری، از بازنشستگی و همه حقوق پایه ای او کوتاه میشود. با قراردادهای موقت کار، برای کارگر مساوی با دلهره، جان کندن، تسلیم و تحقیر است. ناامنی کار نتیجه ای بجز کار شدیدتر و در عوض فرسودگی و فقر بهمراه نداشته است. در ایران نفس کار برای کارگر به یک سیکل معیوب تبدیل شده است که هر چه کار میکند بیشتر به قعر تباهی فرو میرود. کارخانه به عرصه ای شده است که از ترس جایگزینی و برای حفظ شغل هر روز بر روی اصول پایه ای وحدت طبقاتی با همسرنوشتان خود خاک بپاشد.

همه میدانند که راه چاره در اتحاد مشترک کارگران شاغل و بیکار در مراکز تولیدی است که در

مقابله با اخراجها و برای پرداخت بیمه بیکاری سنگر میسازد و در عین حال محلات مسکونی باید بعنوان ظرف تازه تری برای اتحاد کارگران شاغل و بیکار و با هدف تمویل بیمه بیکاری به دولت عمل کند. این اتحاد را باید ساخت، باید خشتهای این اتحاد را با خنثی کردن مخاطرات پلیسی روی هم چید. اما همگام با آن و برای تسهیل ساختن اتحاد کارگری ما میتوانیم و باید یک جنبش همگانی حق طلبانه را، یک انتفاضه کارگری را بر پا داریم و کل جامعه را با خواست "کار یا بیمه بیکاری" روی سر بگذاریم.

جنبش ما باید از هر گوشه جامعه و از زبان صغیر و کبیر فریاد بزند که: قراردادهای اشتغال موقت و کوتاه مدت از هیچ اعتباری برخوردار نیست! این پدیده حاصل زورگویی محض، روشهای مافیایی و شیادی است و با هزار لایحه مصوب در هزار مجلس و هیئت دولت مورد قبول کارگران نیست، نباید باشد. این بردگی آشکار و بی در و پیکر و دون شان انسان متمدن است. این رفتار با گاوها و گوسفندان هم جایز شماره نشده. وقت آنستکه ورق را برگرداند. طبقه دهها میلیونی ما میتواند با سنگ و کلوخ، با شعار روی در و دیوار، با حمل سنبلاها؛ با تجمعات کوچک و بزرگ، همه جا، از مدارس تا میدان میوه فروشی همه جا را به مجالی برای اعتراض به دولت تبدیل کند. طبقه ما میتواند از هر فرصتی برای ابراز انزجار از نابرابری موجود بهره ببرد، در مقابل اراجیف مسئولان حکومتی از زبان خود سخن بگوید. بگذار همه بشنوند که سی سال به بهانه رکود اقتصادی از قبل کار و بیحقوقی او خیل ثروتمندان بر پول و مکنت چنگ انداخته اند؛ اما امروز دیگر اجازه نخواهد داد سی سال دیگر را به بهانه شکوفایی اقتصادی بر دوش کار و بیحقوقی بیشتر وی بسازند.

در کارخانه ها نباید گذاشت پایان مهلت قرارداد، پایان عملی اشتغال کارگر بشود. کارفرما باید خود را زیر ضرب اعتراض کارگری، همه کارگران واحد تولیدی و برای تمدید اتوماتیک قرارداد ببیند. آیا نشدنی است با وقوع هر مورد از اخراج، همه کارگران حلقه زده و بهانه های کارفرما را خنثی کنند؟ آیا نشدنی است هر مورد اخراج را با مقاومت و اعتراض همراه کرد؟ آیا نشدنی است با تجمعات خانواده های کارگران هر مورد و هر کارخانه را به صحنه عدم مشروعیت قراردادهای موقت تبدیل نمود؟ سه ماه پیش 270 کارگر نوب آهن اردبیل بدون هیچ آگاهی قبلی درب کارخانه را بر روی خود بسته دیدند. آیا نشدنی بود که کارگران بجای اینکه پراکنده عازم خانه شوند، دست جمعی در مقابل کارخانه های دیگر و در مسیر خیابانهای پر رفت و آمد خشم و اعتراض خود را فریاد بزنند؟

مساله ساده است، میبوسیم چرا پنج میلیون کارگر باید برای تامین خود دو و یا سه شغل داشته باشند در حالیکه پنج میلیون کارگر بیکار در همسایگی همان مراکز تولیدی جویای شغل هستند؟ چرا دستمزدها آنقدر پایین که کفاف زندگی را نمیدهد؟ چرا و تا کی باید مزد کارگر را باید سود سرمایه رقم بزند؟ تا کی دولت و کل حکومت میخواهد به ساز سرمایه داران برقصد؟ آن جامعه از نارضایتی و خشم اشباع است. مساله اینستکه مشتی که بدیوار کوبیده بشود، خشمی



که در گلو خفه بشود ره بجایی نمیبرد. باید هم پشتی خودمان را روی زمین سفت مادیت ببخشیم.

از کُپه جوانان بیکار در محلات تا فُرُق گستاخانه شهر

یک صدم حق به جانب بودن جوانان طبقه حاکم، یک صدم عرق طبقاتی، یک صدم این تعلق و تعصب بر منافع طبقاتی در صف کارگران کافی است که بتواند "بیکاری"، این تعرض نفرت انگیز سرمایه در ایران را افسار بزند.

مکان، میتواند محله خود ما؛ چهره ها، میتواند چه بسا عضوی از خانواده خود ما باشد؛ زمان، مگر فرقی میکند؛ صبح یا شب، یک ماه یا سال، پیش تر یا بعدتر؟ کُپه کُپه جوان های بیکار که سر از گوشه محله در میاورند و بعد از مدت کوتاهی به محل ثابت تجمع بیکاران تبدیل میشود؛ تصویر کم و بیش همه محلات زحمتکش نشین است. این پاتوقها موجب زشتی محله بحساب میآیند. علیرغم کلی شکایت و کشمکش، همان قدر که بند ناف این تجمع با پدیده بیکاری گره میخورد، ساکنان مجبور میشوند با آن کنار بیایند، چرا که نه بیکاری کم میشود و نه جوانها را میشود از محل زندگی خود بیرون کرد.

آنچه توی چشم میزند، سکون و بی حرکتی در جمع جوانها است. موضوع تجمع و نقطه مشترک آنها بیکاری آنها است، اما اثری از تحرک، نقشه و هدفی از تجمع بچشم نمیکورد. کسی، حتی یک نفر، کوچک نشانی از انتظار و امید به اتفاق خاصی را بروز نمیدهد. از رسانه ها تا اداره کار، از کلانتری تا کاسب سر کوچه، هر تفسیری بدست بدهند؛ "ولنگاری" و "بی تفاوتی" نامربوط ترین قضاوت در مورد این جوانها و تجمع آنها است. هر کدام از این انسانها تحت فشار کمرشکن فقر و نداری خانواده و انواع انتظارات و توقعات اجتماعی و فردی در آن نقطه معین جمع میشوند، چون جای دیگری را سراغ ندارند؛ با دست خالی میآیند، چون از سالها مدرسه و اوقاتی که می‌بایست صرف رشد استعداد و آموزش آنها بشود، دستشان خالی است؛ دور هم جمع میشوند، چون کس دیگری در دسترس نیست...

این جماعت اسیر زندان بزرگ کار مزدی در ابعاد کل جامعه هستند. نان و معیشت و سرپناه، نفس حیات به مزد و آنهم مشروط به سود و با صرفه بودن نیروی کار غل و زنجیرهای نفرت انگیزی است که میلیونها کارگر جوان، دریایی از انرژی و عطش برای سازندگی را محکوم به پوسیدگی و فنا ساخته است. فقط به جرم تولد در دل یک خانواده کارگری، آنها بدون اینکه کوچکترین نقشی در تعیین این موقعیت داشته باشند، در همان محله، زیر قدر قدرتی قلتشن های سودجو مجبورند برای برخورداری سهمی از نگون بختی تنه به تنه هموع خود بزنند.

هر مورد از این پاتوق ها بیان سرگذشت بخش مهمی از نسل جوان طبقه ما است که دسته دسته جلوی چشم خود ما در مرداب بیکاری کت بسته به استقبال سرنوشت دشوار و شوم میروند. اینها توشه گرانقدر طبقه کارگر برای مصافها و سازندگی فرادهای در راه است. آیا کسی هست مراقبشان باشد، دستشان را بگیرد، از زیر دست و پای وحوش طمعکار دولت و سرمایه داران بیرون بکشد؟

یک جواب سر راست و یکسان را نمیشود انتظار داشت. آنچه معلوم است کارهای زیادی روی زمین مانده است سوالات زیادی که باید پاسخ داد، و مهمتر اینکه سرنوشت امروز و فردا طبقه ما از نزدیک به هم گره خورده است. از کارگر شاغل در کارخانه عجلالتا پر رونق فولاد مبارکه، تا بزنشسته‌ها، از بلا تکلیف های حاشیه ایران خودرو تا جوان پاتوق بیکاران محله، همه از یک خانواده هستیم، جل و پلاس ما روی یک تخته پاره سوار است، سفره مان، توانایی و کمبودهای ما هم مشترک است.

کافی است از خود بپرسیم چرا این تجمع هر روز جلوی اداره کار، وزارت کار صورت نمیگیرد؟ چرا هر روز صف راه پیمایی همزمان از صدها نقطه به سمت کاخ ریاست جمهوری و بیت رهبری و بالاترین مقامات دولتی تهران و شهر پس از شهر را مختل نمیکند و روی سر خود نمیگذارند؟ چه چیزی مانع به حرکت افتادن "گلوله برفی" جوانان بیکار در محلات غرق در فقر و محرومیت است که در همان قدم اول برچسب "ولگرد و بیکارگی" را به صورت مقامات هرزه تفت کند؟ چه چیزی مانع جرقه در انبان باروت جوانی و جنون و بیکاری در آن جامعه است؟

باید باخاطر آورد بیکاری همانقدر که منشاء اعتراض برحق طبقاتی است، در صورت عدم وجود عنصر آگاه و سازمانده کارگری میتواند به یک زخم چرکین و سرچشمه انواع ایده های کور و منحط ناسیونالیستی و انواع شکاف در میان کارگران تبدیل شود. اعتراض علیه بیکاری در منطق و جوهر طبقاتی کارگری خود با مشت گره کرده و از موضع طلبکار نیرو میگیرد و راه به جلو باز میکند؛ و بر عکس، در سکون و انتظار مثل خوره به جان کارگر و اتحاد کارگری می افتد. این موقعیتی است که پاتوقهای بیکاران در محلات زحمتکش نشین شهرهای ایران دست به گریبان هستند. پشت تصویر هر فرد دنیایی از امید و آرزو است، که در مصاف با بیهودگی انتظار روزمره رنگ می بازد. گذشت هر روز و هر ساعت تجمع کورمال و بی نتیجه، شور و شوق جوانی را با ناامیدی و استیصال جایگزین میسازد. بیکاری، فقط عمر از دست رفته و همراه آن فرو خوردن سوداها و تعویق جبران ناپذیر تحقق رویاها نیست؛ بیکاری فشار خرد کننده معاش و تسلیم ناگزیر به راه حل فردی است. چه بسیاری که از این رهگذر جان سالم بدر نمیبرند.

جای این جوانان شورای بیکاران محله است. اعتراض و چاره جویی علیه بیکاری بجای "کُپه های" بلا تکلیفی، باید سر از جلسات منظم و برنامه ریزی شده شوراهای بیکاران محلات در بیآورد. این شوراهای، جایی است که هر فرد جزیی از یک جمع؛ و هر درد دل بازتاب درد

مشترک؛ و هدف پیدا کردن راه حل است؛ باید باشد.

هر روز تنگ غروب خیابان های مرکز شهر و اتوبانها در تهران و شهرهای بزرگ به قرق جوانهای طبقات بالا جامعه در میاید تا با "دور دور" اتوموبیل های شان "بودن" و اعتماد بنفس و اعتبار اجتماعی خود را به کل جامعه گوشزد و تحمیل کنند. این جوانان با اتوموبیل و با آتشباری از هرزگی و لودگی همه قوانین و مقررات و عرف جامعه را یک جا به سخره میگیرند تا "حق" و سوداها و منافع خود را به هر قیمتی به جامعه تحمیل کنند. دست و پنجه نرم کردن با پلیس و مقررات برای آنها یک قاعده بازی به حساب میآید. داستان دور دور های شبانه امتداد جاه طلبی سرمایه در کارخانه ها و همه سوراخ سنبه های جامعه در مسیر برتری مصالح خود به زمین و زمان در روز روشن است.

یک صدم این حق به جانب بودن، یک صدم عرق طبقاتی، یک صدم این تعلق و تعصب بر منافع طبقاتی در صف کارگران کافی است که بتواند "بیکاری"، این تعرض نفرت انگیز سرمایه در ایران را افسار بزند. اولین گامهای پرورش و سازماندهی این درجه از حق طلبی و در بطن روح سوسیالیستی شوراهای بیکاران کافی است که "کُپه های" بلاتکلیفی، جوانان بیکار از مواضع دفاعی و (بنا حق شرمگین) در محلات به سمت وزارتخانه ها و مراکز دولتی هجوم ببرند. بدون شک انبان تحقیر و فرودستی سالها مصاف با بیکاری به کمتر از اشغال شهر پس از شهر رضایت نخواهد داد. نوبت، نوبت طنین حق طلبی کارگری است؛ نوبت، نوبت اشغال خیابانها و مکانیسم های شهری و دولتی توسط نیروی گستاخ و بیقرار "علیه بیکاری" است: یا کار یا دستمزد، همین امروز!

آبان 1398

چرا سندیکا راه غلط تشکل یابی طبقاتی کارگری در ایران است؟

سندیکا در ایران از سابقه یکصد و بیست ساله برخوردار است. اما جنبش سندیکایی در میان طبقه کارگر در ایران بسیار ضعیف میباشد. حتی در دوره های طلایی و شکوفایی بند ناف سندیکاها به نقشه عملی احزاب سیاسی وقت گره خورده، پس از افول سیاسی و با شکست احزاب مربوطه فعالیت سندیکایی اثری از خود بجا نگذاشته است.

هدف از این نوشته جلب توجه فعالین کارگری است که چرا سندیکا شکل مناسب تشکل یابی کارگران در ایران نیست. در ادامه استدلال خواهیم کرد که سندیکا پاسخ گوی نیازهای پایه ای طبقه کارگر ایران برای ایجاد یک صف متشکل پایدار و همه گیر در دفاع از معیشت و خواسته های فوری و بطریق اولی در تامین منافع دراز مدت این طبقه نیست. موضع ما تشکل کارگران در اتحاد هر چه وسیعتر در برگیرنده کارگران شاغل و بیکار، در سطح کارخانه و محلات مبتنی بر مجامع عمومی است. هسته اصلی بحث بر سر اراده مستقیم کارگران به معنای طبقاتی آن است و اینکه جدا کردن مبارزه اقتصادی و مبارزه سیاسی یک سم و دشمن مستقیم منافع و اتحاد کارگری است.

ایست! مرامنامه کارگری لطفا!

این دومین نوشته از مجموعه ای است که به استقبال تعیین تکلیف با دنیایی از تناقضات یک پدیده مرکب یعنی سندیکا و سندیکالیسم در فضای مجادلات حول موقعیت امروز و آینده جنبش کارگری ایران میرود. از همان آغاز لازم است دشواری های این مجادله را برشمرد:

اولاً، در میان جریانات مختلف چپ و چه بسا میان خود کارگران تعاریف مختلفی در مورد سندیکا وجود دارد. در دنیای عملی نیز میان این تشکلهای موجود تحت نام سندیکا تفاوتها گاه زمین تا آسمان است.

ثانیاً، همین امروز و در ادامه سی سال گذشته کماکان تشکیل سندیکا در ایران قانوناً ممنوع است. فعالین و چهره های محبوب و برجسته ای از تحركات اعتراضات کارگری تحت تعقیب و در زندان بسر میبرند.

ثالثاً، دشواریهای ذکر شده امکان قضاوت از نزدیک را از ناظر و منتقد سلب میکند و بعلاوه خود فعالین و کارگران درگیر در محل از امکان اظهار نظر صریح و روشن برخوردار نیستند.

هدف از این بحث طبعاً روشن‌گری، جلب توجه و دخالت فعالین محلی کارگری و در عمل ایجاد وسیعترین همبستگی میان کارگران است. نقطه عزیمت چنین بحثی نمیتواند به احترام به رهبر محلی کارگری استوار نباشد. آن فعال کارگری که گامهایی هر چند ابتدایی و هر چند برای یک سندیکا را پشت سر گذاشته است، تا همین جا خشت های ارزشمندی را برای اتحاد کارگری برداشته است. هیچ کس حق بهم زدن این خشت ها را ندارد. این رهبران و سوداها و علقه هایی که به هم گره میخورند سرمایه گرانقدر طبقه ماست. هدف و نقطه عزیمت بحث ما در این است که اتفاقاً همین رهبران و "نور علی نور" همه جمع آنها و هر تک سندیکالیست باصطلاح دو نبشه ایرانی آنقدر علیه بیکاری را همانقدر از خود بدانند که ما آنها را از خود میدانیم.

همین جا لازم است که بر یک اصل مهم در مرامنامه طبقاتی کارگری تاکید گذاشت: هیچ کارگری عضو دیگر طبقه خود را تنها نمیگذارد! اتحاد ما و برادری طبقاتی ما بر هر گونه اختلاف نظری پیشی دارد. بنا به این اصل ما آنچنان پایبندی به برادری طبقاتی است که هر تک سندیکای مخفی و علنی ما را بعنوان عضو خود بپذیرد. ما مخالف سندیکا هستیم، اما جای ما در صف جلوی مبارزه ای است که همان سندیکا برای یک لقمه نان به سفره کارگر در پیش میگیرد. ما سندیکا را راه مناسب تشکل یابی کارگری در ایران نمی دانیم و برایش هزار و یک استدلال داریم، اما بهم خوردن یک سندیکا ما را از هر سندیکالیست "مادرزاد" دیگری خشمگین تر میسازد.

و بلاخره شاید یک مقایسه مواضع ما را روشن تر کند، یک فعال سوسیالیست طبقاتی کارگری نمیتواند دشمن شوراها، شوراهای اسلامی و انجمنهای اسلامی نباشد. ما خواهان تعطیل شدن این ارگانهای رسمی دولتی در همه مراکز کارگری هستیم. اما حتی در این ارگانها نیز مادام که یک کارگر بخاطر توهم و نادانی و ترس در آن شرکت میکند، برادر طبقاتی خود را تنها نخواهیم گذاشت. اینجا از هر فرصتی بهره خواهیم برد که دشمنی این ارگانها را به کارگران متوهم اثبات کنیم. سعی خواهیم کرد همه کارگران را برای رسوایی و تعطیل ارگانهای دولتی بسیج کنیم. هر گام به سمت رسوایی و تعطیلی این ارگانها موجب افتخار ما است. این افتخار بزرگ تر خواهد بود اگر در این مسیر کارگران دست رد به سینه و عده های مادی این ارگانها زده باشند.

پایان دوره کراواتها و "دستان پینه بسته"!

فضای ضد رژیم و در اوج آن پدیده دو خرداد و پدیده سبز بزرگترین لطمات خود را بر طبقه کارگر وارد ساخت. امروز خوشبختانه ترکهای بزرگی در این فضا وارد شده است. پایان رونق "کراواتها" از یک طرف و طرفداران "دستان پینه بسته" در میان ابراز وجود طبقه کارگر را باید طلوع یک دوره امید بخش طبقه کارگر در ایران بحساب آورد. تا دیروز طبقه کارگر و مبارزه این طبقه برای بهبود معیشت زیر دست و پای طیف بزرگ ضد رژیم گم میشد، تا دیروز به اسم دفاع از دستهای پینه بسته و محروم درک و آگاهی کارگر تحقیر میگردید و از رهبران آن انتظار میرفت اعتراضات کارگران برای معیشت را در خدمت براندازی رژیم زیر پرچم همه با

هم طبقاتی و با کمک و همراهی امریکا بسیج کند. امروز ورق برگشته است. ایران در پرتلاطم ترین تحولات اقتصادی و سیاسی در قرق کارگر است. کمتر دولتی در تاریخ بورژوازی را میتوان سراغ گرفت که با چنین سرعتی و در چنین سطحی طبقه کارگر را به عقب رانده باشد. حذف سوبسیدها، قراردادهای موقت کار، کوتاه کردن دست کارگران بیکار از هر گونه تامین اجتماعی و دستمزدهای زیر خط فقر نمونه هایی هستند که هر یک میتوانند موجب انفجار اجتماعی تبدیل شوند. اما امورات این دولت و حکومت کماکان بدون ارجاع به کارگر نمیگذرد.

رایج ترین تحلیل از وضع جاری دو وجه را در خود منعکس دارد.

وجه اول حکایت توهم گسترده در میان کارگران و امید به بهبود اقتصادی، شرکت کارگران در انتخابات مختلف را نشان میدهد.

وجه دوم حکایت از مبارزات اقتصادی و اعتراضات کارگری که پراکنده و دفاعی در جا میزند، دارد. بنظر ما، هر دو این وجوه گویای واقعیتهای غیر قابل انکار هستند اما یک وجه سوم را باید به تصویر اضافه کرد. ما در ایران با طبقه کارگری روبرو هستیم که یک بحران فلج کننده اقتصادی و یک سیستم حکومتی مخوف ضد کارگری هنوز نمیتواند مانع پویایی آن گردد. سرنوشت شوراهای اسلامی کار و انزوای آنها و همچنین مبارزات گسترده کارگری مبتنی بر تجمع و اعتراضات و اعتصابات که قانونا غیر مجاز هستند مستقیما در زمینه بحث در مورد سندیکا دخیل میباشد.

طبقه کارگر در جستجوی یک آلترناتیو سازمانی در مبارزه خود له له میزند. بحث بر سر سندیکا در مقابل نیازهای امروز جنبش کارگری است. سندیکا، در هر سطحی که مطرح باشد و علارغم هر شکلی که بخود گرفته باشد، قبل از آنکه حاصل توزیع نشریات فلان سازمان باشد حاصل تبادل نظر، مزمزه و ارزیابی و در نهایت حاصل انتخاب تعدادی کارگر با همان مشخصاتی که ذکرش رفت، است. این کارگران، نیازها، آگاهی و توهم هایشان ملات جنبش کارگری و مخاطب مجادلات ماست.

آیا صف بندی در مقابل سندیکا ضروری است؟

به نظر ما این صف بندی نه تنها ضروری بلکه حیاتی است. مخالفت با سندیکا در ادبیات سازمانهای چپ و حتی فعالین سندیکایی تازگی ندارد. اما نقطه حرکت و هدف و استدلالات ما هیچ سختی با این منتقدین ندارد. خواننده این سطور در جهات بسیاری ما را دلسوزتر از بسیاری از مدافعین سندیکا خواهد یافت. مرزبندی و کنار زدن سایه روشن های حاشیه پدیده سندیکا در ایران نشانه بلوغ جنبش سندیکایی و از آن مهمتر نشانه بلوغ جنبش کارگری بمعنای طبقاتی آن است. چرا و چگونه؟

اول: سندیکا و مبارزات جاری

سندیکا در ایران از سابقه یکصد و بیست ساله برخوردار است. اما جنبش سندیکایی در میان طبقه کارگر در ایران بسیار ضعیف میباشد. حتی در دوره های طلایی و شکوفایی بند ناف سندیکاها به نقشه عملی احزاب سیاسی وقت گره خورده، پس از افول سیاسی و با شکست احزاب مربوطه فعالیت سندیکایی اثری از خود بجا نگذاشته است. مستقل از اینکه سندیکا اساسا یک تشکل علنی و قانونی بحساب میاید، اما سنت و تعصب و آگاهی فعالین نقش مهمی را در سرنوشت آن بازی میکنند. برای اولین بار در ابعاد قابل توجه، سندیکا دارد می رود که روی پای خود بایستد. بدون و یا با کمترین دخالت احزاب سیاسی و در غیاب آزادیهای سیاسی ناشی از یک بحران حکومتی نطفه های سندیکا با ابتکار کارگران پیشرو در محل بسته میشود. در مورد مبارزه اقتصادی طبقه کارگر در ایران باید جداگانه و مفصل پرداخت. اما صرف تحرک برای سازمانیابی پایدارتر مبارزه اقتصادی (مقاومت از مبارزات دفاعی و پراکنده و خودجوش) در ایران نمیتواند مایه خوشوقتی نباشد. ما دشمن تشکیل سندیکا نیستیم ولی دلیلی ندارد فعالانه برای پیشبرد امر مجامع عمومی در تمایز با سندیکاها تلاش بخرج ندهیم.

دوم: خوشنامی سندیکا در میان جنبش کارگری ایران

در سابقه تاریخ جنبش کارگری با توجه به ساختار دیکتاتوری عریان در یک کشور کار ارزان جایی برای فعالیت سندیکاها نبوده است و بطریق اولی هرگز کار به کارکردهای سندیکالیستی در به شکست کشیدن مبارزات رادیکال و انقلابی کارگران نکشیده است. دستاوردهای سوسیال دمکراسی و اتحادیه های کارگری در اروپا زمینه های سمپاتی به اتحادیه و سندیکای کارگری را تقویت کرده است. این سمپاتی همانطور که قبلا اشاره شد، اگر برای جلب اولیه کارگران به مبارزه اقتصادی میتواند موجب خشنودی باشد؛ اما به همان اندازه جا را برای انواع سموم رفرمیستی و سندیکالیستی باز میکند.

سوم: بورژوازی و سندیکا در ایران

تا اینجا پدیده سندیکا از درون طبقه کارگر را مورد بحث قرار داده و بر جنبه های مختلف از مرانامه طبقاتی کارگری تاکید گذاشته شد. اما سندیکا را باید از زاویه دیگری مورد بحث قرار داد. در سالهای اخیر در یک چرخش آشکار بخش بزرگی از طبقه بورژوا در ایران و از جمله اپوزسیون درونی جمهوری اسلامی به طرفداران حق تشکیل سندیکا برای کارگران پیوسته اند. نقطه عزیمت همه این جریانات جلوگیری از رشد گرایش سوسیالیستی و طبقاتی در میان کارگران است. این جریانات هر چند که در قانع کردن مقامات برای برسمیت شناختن این حقوق صبور و مبادی آداب هستند، به همان اندازه برای گرفتن "چک سفید" از کارگران برای غیر سیاسی ماندن سندیکای موعود عجول و عبوس ظاهر میشوند. طبقه کارگر زیر آتش توپخانه "سندیکا" این جریانات باید از همین الان تمرین کند که چگونه وفادار به منافع و مصلحت های

حکومت ظاهر شود. تا آنجا که به طبقه کارگر مربوط باشد، سندیکای اینها طرحی خیالی و مبهم برای آینده نا معلوم بیش نیست، خود کفای اقتصادی و صد البته با همکاری سندیگاهها یکی از ایستگاههای سر راه است؛ در عین حال در دنیای امروز و در زمین سفت مبارزه طبقاتی سندیکای این جریانات توپخانه فعالی است که بر علیه کمونیستها و راه حل های رادیکال طبقاتی کارگری نفرت بیافرینند.

این سنگر شناخته شده بورژوازی علیه طبقه کارگر و نوع ایرانی آن نخ نما است. این حرکت مستقیماً علیه کل طبقه کارگر است. سندیکایی ها هرگز اشتیایی برای مرزبندی با پرچم بورژوازی سندیکا از خود نشان نداده است. آنها شاید، اما ما نمیتوانیم آسوده بخوابیم!

چهارم: صف رادیکال سوسیالیست طبقه کارگر

جدی گرفتن، آشنایی و مسلح شدن به استدلال و سیاست درست در همجواری با فعالین سندیکا یک امر حیاتی در پرورش رادیکال سوسیالیستهای کارآمد در صفوف طبقه کارگر ایران است.

ما و سندیکا - خطوط اصلی

اینجا بطور مشخص به اختلاف خود با سندیکا خواهیم پرداخت. اما قبل از آن باید مجدداً تاکید کرد به تعداد سندیکا و فعالین سندیکایی و جریانات سیاسی تعاریف متفاوتی از سندیکا در ایران را میتوان سراغ گرفت. یک شرط مهم آگاهی طبقاتی در ایران روشن کردن سیر تاریخی سندیگاهها در ایران و جهان است. اما اینجا سندیکا با تعریف کاملاً استاندارد و شناخته شده مد نظر ما است: سندیکا کارگران یک واحد تولیدی را برای دفاع از حقوق صنفی کارگران سازمان میدهد. این سازمان بر حق رای اعضا و انتخابات دوره ای در آن متکی است. سندیکا علی القاعده باید علنی و قانونی باشد. سندیگاههای محلی در شبکه ای از سندیگاههای تولیدی مشابه، در شهر و یا کل کشور با هم سندیگاههای سراسری تشکیل میدهند. سندیکا برای برسمیت شناخته شدن توسط دولت و بعنوان طرف حساب مذاکره با کارفرما در تمام سطوح تلاش میکند.

از نظر ما سندیکا در بهترین حالت به قیمت دستاوردهای محدود، به ابزار کنترل اعتراضات کارگری و عامل راضی کردن کارگران به کار بیشتر در چهارچوب مصالح سرمایه دار تبدیل میشود. اگر زمانی در دل رونق اقتصادی و در کشورهای اروپایی با مبارزات قدرتمند کارگری چنین پدیده ای ممکن گردید، امروز در یک بحران مزمن جهانی و آنهم در کشوری مثل ایران با اقتصاد حاشیه ای خود؛ کاملاً دور از ذهن است. سندیکا در مبارزات فوری قادر به ایجاد وحدت طبقاتی نیست و در عمل صفوف کارگران را شقه شقه میکند. کارگرانی که بدنبال سندیکا میدوند عمر خود را بهدر میدهند.

اول: تفاوت در افق ها

سندیکا قبل از آنکه یک راه حل برای مبارزه اقتصادی طبقه کارگر باشد یک افق مبارزاتی در

مقابل کارگران و کل جامعه است. سندیکا خواهان سهم "عدالانه" تر برای کارگران (آنهم بدو برای اعضای سندیکای کارخانه خود و یا رشته خود) است. فراخوان سندیکا به کارگران صبر بیشتر است، صبر تا زمانیکه تعداد سندیکاها باندازه کافی زیاد بشوند تا بعدا سندیکا برسمیت شناخته بشود و تازه نوبت به مذاکره با نمایندگان کارفرمایان برسد. در تمام طول این پروسه کارگر "پیاده" و سرمایه دار "سواره" است. سرمایه دار و دولتش سرکوب میکنند، اخراج میکنند، شرایط کار را آنقدر دشوار میسازند که کارگر نای و وقت شرکت در جلسه مخفی هسته ایجاد اتحادیه را هم پیدا نکند. این داستان بچگانه تر از آن است که بشود بخورد کارگر معترض داد. به همین دلیل همیشه فاکتورهای دیگری در محاسبه سندیکالیست ما هستند که در طول پروسه ذکر شده، در موقع خود فرمان آزادی سندیکاها را به تصویب پارلمان خواهند رساند. برای سندیکالیست ما همواره جناح یا بخش هایی از رژیم هستند که منطقا از بیاناتشان میشود استنتاج کرد که روزی به نفع آزادی اعتصاب و سندیکاها از پشت پنجره اتاق نشیمن خود دست تکان خواهند داد. همیشه این جناح "دوست" دست بر قضا بی عرضه ترین و جیون ترین بخش هیئت حاکمه است. حتی یک استثنا در این مورد نمیتوان سراغ گرفت.

جنبه اقتصادی هنوز صبر بیشتری را از کارگر عضو سندیکا طلب میکند. آنهم شرایط اقتصادی مملکت بدست خود طبقه بورژوا باید آنقدر بهبود یافته باشد، سود کافی به سمت صاحب سرمایه جلب و تضمین شده باشد که سرمایه قادر گردد سهمی را به کارگران اختصاص دهد. همیشه جریانات سندیکایی را در صف صنعتی شدن کشور، خودکفایی و استقلال میتوان یافت. جای تعجب ندارد.

دوم: تفاوت در سازماندهی

سندیکا اساسا معطوف به سازمان دادن کارگران شاغل در یک واحد تولیدی معین است. اگر زمانی با تمرکز صدها و هزاران کارگر در واحدهای صنعتی بزرگ و با بافت نسبتا ثابت کارگران بدلیل امنیت شغلی نسبی، سازمان سندیکایی کارگری نشانی از قدرت را با خود داشت؛ امروز سازمان سندیکایی کارگری را جز نادانی محض چه میتوان نامید؟ تقسیم کارخانه ها میان مقاطعه کاران، کار قراردادی و سیال بودن بافت کارگران، محول کردن بخشی از تولید به کار خانگی از جمله مواردی است که زیر پای سندیکا را خالی میکند.

اکنون در سطح جهانی مبارزه علیه بیکاری به عنوان بن بست اعتراض سندیکایی طبقه کارگر شناخته میشود. در زمانیکه موج بیکارسازیها بعنوان تنها شرط بقای واحد تولیدی است، در زمانیکه کاهش دستمزدها به تنها شرط بقای عمر واحدهای تولیدی تبدیل میشود... سندیکا بعنوان دلال تحمیل سیاست صاحبان سرمایه دیگر حتی در حرف قدرت ادعای دفاع از منافع طبقه کارگر را از دست داده است.

برای یک کارگر سوسیالیست سازماندهی کارگران تمام شاغلین و بیکارشدگان یک واحد، تمام

کارگران دخیل در پروسه تولید، همه خانواده کارگران ذکر شده را در بر میگیرد. سازماندهی محل زیست کارگران با سازماندهی محل کار آنها دنباله یکدیگر است.

سوم: تفاوت در مضمون؛ سیاسی یا اقتصادی؟

سندیکا با کمال میل خود را تشکلی اقتصادی و برای مبارزه اقتصادی معرفی میکند. سندیکا مدعی است از اختلافات سیاسی به نفع وحدت بیشتر طفره میرود. این ادعا کذب محض است. تمام فعل و انفعالات اقتصادی یک جامعه بستگی مستقیم به سیاست معین و مشترکی دارد و آنهم کسب سود بیشتر برای سرمایه که بنوبه خود مستقیما به کاهش دستمزد کارگران گره خورده است. سندیکالیست ما باید شوخی کند زمانیکه تمام جنگ طبقاتی کارگران را به مساله دستمزدها و آنهم از طریق مذاکره سالانه و آنهم بر اساس توافقات حاصله در مذاکرات تقلیل میدهد. تعیین دستمزدها در مذاکره با کارفرمایان از کجا آمده است؟ مبارزه در راه یک دستمزد شایسته از جنگ سیاسی با دولت بر سر تورم آغاز میشود. تعیین سطح معیشت یک خانواده پنج نفره یک مبارزه گسترده در زمینه های نیازهای واقعی خانواده کارگری، بر علیه توقعات پایین خود کارگران و بر علیه همه سموم بورژوازی علیه کارگران را میطلبد. تامین زندگی بیکاران، سالمندان، کودکان و حتی افراد بیمار همواره بر دوش بخش شاغل طبقه سنگینی کرده، تکلیف این بخش را کجا باید روشن کرد؟ آیا مبارزه برای روشنگری افکار عمومی یک امر اقتصادی است؟

حتی در چهارچوبه دستمزدها کارگران چاره ای ندارند بجز اینکه در قامت نمایندگی کل جامعه ظاهر شوند. کی و چگونه تحصیلات شایسته کودکان خانوار کارگری از دایره معیشت کارگر خارج شد؟ کارگر ما جهت خرید دوچرخه برای بچه هایش از کجا پول بیاورد؟ چرا زنان کارگر باید بچه داری کنند و سال تا سال گوشه خانه بپوسند. فرد کارکن خانواده هزینه تفریحات بقیه اعضای خانواده را از کجا تامین کند؟ آیا واقعا از کارگر انتظار میرود برای هر کدام از این عرصه ها در مقابل شهرداری، اداره بیمه ها، دفتر یتیمان ریاست جمهوری یک سندیکا تشکیل بدهد؟

چهارم: سندیکا و قانون

برای سندیکا پدیده قانون یک مساله اساسی است. زمانی برای بورژوازی قانون پدیده ای "مقدس" بحساب می آمد. همان موقع هم تشخیص قانون نه در ورای کل جامعه، قانون به مثابه ابزار حفظ حاکمیت طبقه بورژوا ادا دشوار نبود. در دوران مدرن نفس قانون برای بورژوازی به معنای دقیق کلمه کتشک است. پارلمان و قانون اساسی دقیقا به صحنه روزمره نمایش عریان فریب و خیانت احزاب طبقه حاکم به قانون مقدس و ماست مالی کردن ماجرا برای همدیگر است. رسوایی ها که هر یک رکورد تازه تری از نقض حقوق فردی و اجتماعی شهروندان تا نزدی و کلاشی بجا میگذارد، تمامی ندارد و هر بار این کلاشان با کمک قانون قویتر، با اعتبارتر و ثروتمندتر صحنه را به سمت صحنه بعدی ترک میکنند. در کشورهای مدرن و متمدن حنای بحث "برابری همه آحاد

مردم در برابری قانون" سالهای سال است که دیگر رنگی ندارد. حتی در کشورهای سوسیالیست دمکرات قانون تنها وقتی نوبت به کارگر و مقابله با اعتصاب کارگری میرسد، قاطع، بدون گذشت و مملو از تبصره های اضطراری از آب در میآید.

کدام قانون؟ این سوال مهم جلوی روی فعال سندیکایی ما است. تلاش سندیکای ما اینستکه توسط قانون حاکم برسمیت شناخته شود. آیا واقعا چقدر میتوان از قانونی که مالکیت خصوصی سنگ بنای آن است، قانونی که بهره کشی از کارگر در آن ستایش میگردد، از قانونی که اخراج کارگران را بدیهی ترین حق صاحب سرمایه میداند؛ چه انتظاری میتوان داشت؟

فرق قانون از تصویب تا اجرا چه میشود؟ مخصمه بعدی سندیکالیست ما در توضیح شکاف بزرگ میان تصویب یک قانون از یک طرف و انواع شرط و شروط در اجرای آن است.

برای یک کارگر سوسیالیست تصویب قوانین در جهت منافع طبقه کارگر ضروری است و همزمان بخوبی میداند موازنه همه جزئیات اجرایی یک قانون مستقیما به کارگران و قدرت عملی آنها در محل بستگی دارد. برای یک کارگر سوسیالیست اهمیت قانون در شکستن آن با نیروی خود و تحمیل خواستهای طبقاتی خود بجای آنست.

پنجم: سندیکا و سطح فعلی مبارزات کارگری

در مورد سطح مبارزات جاری طبقه کارگر در ایران همینقدر باید گفت که این اعتراضات قوانین مبتنی بر ممنوعیت اعتصاب کارگری و دخالت پلیس در برگزاری اجتماعات را پشت سر گذاشته است. اعتراضات عمدتا چند روزه و با نمایندگان و خواستهای روشن یقه دولت را در دست میگیرند. بازگشت این اعتراضات به تشکیل یک سندیکا یک عقب گرد و یک ضایعه بزرگ برای مبارزات کارگری در ایران است.

ششم: ساختار درونی سندیکا

ساختار بوروکراتیک و سلسله مراتب درونی سندیکاها اتفاقی نیست. ساختار مبتنی بر جلسات عمومی سالانه و سپردن امور به یک هیئت منتخب البته دمکراتیک است اما بیشتر از آنکه کارگران عضو را در سرنوشت خود شریک کند دست فعالین کارگری را میندازد. قرارداد کار که امروزه دقیقا بخاطر ارامش خاطر سرمایه و نظم در تولید، نه یکساله بلکه چند ساله منعقد میشود، در حالیکه کارفرما و دولت با در اختیار داشتن همه ابزارها از پارلمان تا بانک مرکزی را در اختیار دارند، بدرست نسخه کمدی برده داری دوره اسپار تاکوس لقب گرفته اند.

هفتم: سندیکا در سنگر ناسیونالیستی

بازار ملی، صنایع ملی، خود کفایی ملی، دولت ملی همگی از سیاستهای نخ نمای فریب کارگری است. اگر شنیدن آن از یک بورژوا با خنده حضار همراهی میشود، در عوض این پرچم از جانب

سندیکا یک امر اساسی است. دیدن چهره یک رهبر سندیکایی که از ضرورت حمایت دولتی از سرمایه داخلی داد سخن میدهد واقعا اسفبار است. بی جهت نیست که بخش مهمی از احزاب و جریانات بورژوازی خواهان آزادی سندیکا هستند تا این وظیفه را به خود کارگران سپرده شود.

هشتم: سندیکا و قطب نمای کسب قدرت و حکومت کارگری

اساس اختلاف ما با سندیکا، با افق سندیکا و سیاست سندیکایی در اینجاست که سندیکا کارگر را بعنوان فروشنده نیروی کار وارد میدان میکند و بعنوان فروشنده نیروی کار در میدان نگه میدارد. او داوطلبانه و از پیش به بورژوازی تعهدات کارگر به قرارداد سندیکایی را تضمین میکند و در عوض از بورژوازی میخواهد که بتدریج به تعهدات خود عمل کند. بردگی کارگر نقد است و توزیع عادلانه بورژوازی نسبه، مبارزه اقتصادی هم تاکتیک است و هم استراتژی. کارگر سوسیالیست با پرچم انقلاب کارگری و تغییر بنیادی جامعه وارد صحنه مبارزه طبقاتی میشود. بدون این پرچم هر گونه مبارزه کارگری در راه ساده ترین انتظارات خود بجایی نخواهد رسید. نسخه کارگر کمونیست اصلاح تدریجی حکومت بورژوازی بعنوان یک آلترناتیو اداره جامعه در انتظار آلترناتیو بهتر دیگری نیست. حکومت بورژوازی نسخه نابودی طبقه کارگر و انسانیت به معنای وسیع کلمه است. جنون سرمایه در سی سال اخیر در جهان و ایران چیزی جز تباهی و تحقیر کارگر چیز دیگری را نشان نمیدهد.

میگویند انقلاب آستن دستاوردهای ناگهانی و بزرگ است. انقلاب همیشه پیروزمندان خود را با پادشاهای بزرگ غافلگیر میسازد. اما این پیروزی نه بر دوش شکست خوردگان بلکه بر گرده شرکت کنندگان نیمیند و کوه نظران و محافظه کاران ساخته میشود. سندیکا مصداق خوبی برای این گفته است. زمانی بود که سندیکا در هیبت یک نهاد مبارزات اقتصادی کارگران میتوانست نقش ایفا کند. این دوره قطعاً به پایان رسیده است. سندیکا یک نهاد حاشیه ای در جدالهای بزرگ بصورت کلوب کارگران همیشه بازنده، همیشه زیر خط فقر، همیشه در زندان باقی خواهد ماند.

ژوئن 2016

آنچه یک کارگر بیکار باید بداند!

این جامعه بیش از هر وقت دیگر تشنه اعتراض کارگری است. این اعتراض را باید سازمان داد، چگونه؟ برای سازمان دادن اعتراض به کسانی نیاز است که در صف جلوی آن بایستند، چگونه؟

چگونه یک اعتراض را سازمان دهیم؟

قبل از هر چیز باید از قامت صاحب جامعه و از قامت طبقه کارگر ظاهر شد. اجازه ندهید با زبان و استدلالات بچگانه به سراغ شما بیایند. بیش از سیصد سال است هم طبقه ای های ما در جهان بر علیه نکتت بیکاری مبارزه کرده اند. از زاویه حق طلبانه کارگری راه حل فوری برای حل مساله بیکاری را برشمارید تا سмпای هر چه بیشتر کارگران را به سمت خود جلب نمایند: ساعات کار کمتر، ممنوعیت کار کودکان، بیمه بیکاری، بگوئید بیکاری حاصل سیاست نقشه-مند یک مشت صاحب سرمایه و دولت نماینده آنهاست که بخاطر سود پرستی آنها باید میلیونها انسان تاوان پس بدهند.

"مبارزه" تنها راهی است که خود صاحبان جامعه پیش روی ما قرار داده-اند. آنها از ما صبر و باز صبر طلب میکنند بدون اینکه از تباهی و مرگ ما و عزیزان ما حتی خم به ابرو بیاورند. امر ما دفاع کردن از خود است و این مقدم بر هر چیز، مستلزم ارزش قایل شدن برای خود است. این مستلزم آنست که از انسان بودن خود کوتاه نیاییم.

بورژواها در همان قدم اول و با بیکاری ما را فقیر و گرسنه به حال خود رها میسازند. تا در قدم بعدی از بیکاری ما شرمندگی را در دلهايمان بکارند. میخواهند احساس مسئولیت ما در مقابل خانواده و فرزندانمان را به گرو بگیرند تا از توقعات انسانی خود کوتاه بیاييم. بر عکس، بخاطر فقیر بودن و محتاج نان شب شدن بچه ها، شرمنده نباید شد، طلبکار باید بود. به بچه هایمان یاد بدهیم که یک ذره انسان بودن خود را دست کم نگیرند. مثل آدم زندگی کردن حق مسلم ماست. به هیچ چیز کمتر نباید رضایت داد. هر وقت تصمیم گیری درباره تولید و توزیع و حکومت دست کارگران بود؛ انوقت خودتان را بخاطر فقیر ماندن ملامت کنید. امروز باید سرتان را بالا بگیرید و حق تان را بخواهید، نه مثل گداه، مثل طبکارها. این شما نیستید که باید سرافکنده باشید. این شما نیستید که باید خجالت بکشید. خجالت و سرافکنندگی ارزانی کسانی که دست به سیاه و سفید

زده، زحمت نکشیده، شاهانه زندگی میکنند. سگ توی کارگر، که برای سیر کردن شکم گرسنه بچه بی دفاع خود را به در و دیوار می زنی و دست به روی کس و ناکس دراز میکنی، به آن مفت خوران زالو صفتی که از مکیدن خون همین بچه ها فربه شده اند، شرف دارد. باید بخاطر آورد در مقابل سراسیمگی که در مقابل سرنوشت ما قرار داده اند باید مقاومت کرد.

اما همه ما میدانیم که حق را با زور میشود گرفت. بدون زور هیچ حرفی، هر اندازه هم حرف حساب باشد به کرسی نمیشیند. زور نزد خود ما کارگران است و همه ما که هم سرنوشت هستیم. ما اکثریت جامعه هستیم، اما زور را باید جمع کرد تا بشود بکارش برد، و بعلاوه زور را باید به کسانی وارد کرد که اختیار دار همه نعماتی هستند که ما و بچه هایمان به آن محتاج هستیم. پول، غذا، مسکن و لباس، هر چه بخواهید، در همان شهری که زندگی میکنیم، هست. عده زیادی دارند. به قیمت محنت ما کارگران از ما به یغما برده اند. ما کارگران هر روز و هر روز همه این نعمات را با دستمان خودمان تولید کرده ایم. هیچ کس حق ندارد در کنار کاخ هایی که ما ساخته ایم، در کنار دیوار انبارها و فروشگاههایی که مالا مال از نعمت است، ما را با قحطی و فقر و خفت هم بستر سازد. این نعمات را باید با زور از آنها گرفت، نه با گدایی، نه با خواهش و تمنا.

از شما میپرسم، چند بار به این چیزها فکر کرده اید؟ چند بار در آستانه فریاد همین حرفها خشم خود را فرو خورده اید؟ اینها چیزهایی است که باید در ذهن خود و کسانی که در موقعیت شما هستید، بنشانید. اینها چیزهایی است که باید بجای تحقیر خود، بجای ترس و احساس بیچارگی نشاند. کافی است به یاد بیاوریم تسلیم و محافظه کاری، نه حاصل فکر سالم شما، بلکه نتیجه تلقینات نظام استثمارگری است که درست امروز به شما احتیاجی ندارد و شما را مثل تفاله به خیابانها پرتاب میکند. این نظام از من و شما میخواهد تا اطلاع ثانوی بدون هیچ چشمداشتی چنین سرنوشتی را بعنوان سرنوشت طبیعی و الهی بپذیریم. نباید تسلیم شد. نباید بگذاریم هیچ کارگری تسلیم شود. با دیدن حقایق، و با اعتقاد به نیروی عظیمی که بطور واقعی متعلق به ما کارگران است، راه نجاتمان را پیدا کنیم. اگر امروز زورمان نمی رسد، بجای ترس، با اتحاد هر چه بیشتر قدرت خود را سازمان دهیم. اگر در میان صفوف ما تزلزل هست با صبر و حوصله بیدارشان کنیم.

چگونه کارگران دیگر را با خود همراه سازیم؟

بزرگترین اشتباه ما کارگران در آنست که فکر میکنیم در افکار حق طلبانه خود تنها هستیم. اشتباه میکنید! شما نه یکی، نه دو تا، میلیونها خواهر و برادر دارید که دقیقاً به خاطر موقعیت زندگی خود با همین افکار دست و پنجه نرم میکنند. خواهر و برادری که از سر استیصال به هر قبله ای پناه برده باشند، اما همبستگی کارگران را تنها راه نجات خود می بینند. یکبار هم که شده یک راست بروید درد دل بیکاری و عواقب آنرا در محل پاتوق کارگران پتروشیمی و یا کارگران لوله سازی، یا کارگران معدن آهن بافق بکنید. از پیش بدانید که آنها درست مثل برادران تنی شما،

ممکن است گوش شنوا نداشته باشند. آنها هم درست مثل برادران و خواهران تنی آدم ممکن است حساس یا لابلای باشند، جسور یا محافظه کار باشند، پر حرارت یا خونسرد، پر غیرت یا کم غیرت باشند. اما مطمئن باشید که همه آنها با شنیدن با حرفهای شما خونشان بجوش میاید. هر کس خودش را بجای شما میگذارد و هر کس در آن جمع یک سخنور در زمینه اتحاد کارگری از آب در میاید.

محلات کارگر نشین تشنه حق طلبی است. دعا، سینه زنی، سر به آسمان برداشتن، به قدسین پناه بردن باید برای طبقه ما یک عار به حساب بیاید. حتی متوهم ترین و مومن ترین کارگران نمیتوانند گریزی از حق طلبی کارگری داشته باشند. ما میخواهیم کارگران متحد شوند. کارگران باید با زور اتحادشان از حق خود برای زندگی شایسته دفاع کنند. این خواست بر حق است. قلب دهها میلیون با این ادعا است. همه چیز به این بستگی دارد که خود فعالین کارگری این مبارزه را جدی بگیرند. همه کارگران دلشان خون است. همه به این وضعیت اعتراض دارند. همه کارگران میتوانند در مقابل تحقیری که در اداره کار در صف نان و در انتظار دارو و درمان به آنها اعمال میشود، در حضور پاسداران دفاع کنند. کافی است که شما، یعنی کسانی که مستقیماً در تنگنا قرار گرفته اید، جرات کنید در جلوی جمعیت ظاهر شوید و حرف دلتان را با شجاعت و با صدای بلند بزنید! نه فقط این، بلکه از دیگران، از تماشاچیان بخواهید در اعتراض شما شریک باشند. باید بدانیم شرط اینکه بتوانیم حمایت دیگران را جلب کنیم در این است که درست مثل برادر و خواهر آنها عمل کنیم. از آنها انتظار حمایت باید داشت. از آنها بخواهید که نباید حرف زور را قبول کرد، نباید گرسنگی و محنت کودکان را قبول کرد. باید از لاقیدی و حرف سر بالای هر کسی عصبانی شدید، همانطور که سر برادر تنی خود داد میزنید بر سر آنها هم داد بکشید. بگویید که حرف حق میزنید. آنها را به خود بیاورید که ببینند اتحادی که تو پیش رو میگذاری، راه حل مشکلات خود آنهاست.

علیه بیکاری، علیه فلاکت، برای نان

(عصیان و سازمانیابی در یک بستر مشترک)

چگونه شکم خود و فرزندانمان را سیر کنیم؟ نفس بقاء، این کابوسی است که اکثریت بزرگ آن جامعه هر شب با آن سر بالین میگذرانند. مطابق آمار رسمی بیش از پنجاه میلیون نفر هر روز چشم به نبردی تازه برای نان باز میکنند. این جمعیت و نبرد آنها کل روزمره و تمام زوایای آن جامعه را در بر گرفته است.

کابوس نان در ایران

چگونه شکم خود و فرزندانمان را سیر کنیم؟ نفس بقاء، این کابوسی است که اکثریت بزرگ آن جامعه هر شب با آن سر بالین میگذرانند. مطابق آمار رسمی بیش از پنجاه میلیون نفر هر روز چشم به نبردی تازه برای نان باز میکنند. نبردی که صغیر و کبیر خانواده با دستهای خالی در آن شریک میشوند. نان به معنای پایه ای ترین مواد غذایی که بشود با آن زنده ماند تا چه برسد به وسیله ای که بشود آنرا پخت و یا سققی که زیر آن بشود نفس را برای روز بعد و تکرار همین داستان تازه کرد. این جمعیت و نبرد آنها کل روزمره و تمام زوایای آن جامعه را در بر گرفته است.

هر روز با طلوع آفتاب در دل ولوله زندگی در هر گوشه آن جامعه تعداد هر چه بیشتری چنگ به هر خس و خاشاکی میزنند تا نان را از زیر سنگ برای خود و خانواده بیرون بکشند. اینها بخت برگشتگان نیستند، اینها قیافه های آشنا در کنار خیابان، اینها نسل دوم کودکان دستفروش، اینها فرزندان خانواده کارگران بیکار، اینها چهره واقعی پشت ارقام میلیونی از جمعیت هر چه رشد یابنده از بیکاران، کودکان کار، زنان تن فروش، کلیه فروشان، زنان سرپرست خانواده، کارتن خوابها، سالمندان رها شده در بیابانها؛ اینها آن میلیونها انسانی هستند که محکومند در زیر خط فقر، با جان کندن و التماس و در رقابت با سگهای ولگرد بر سر زباله ها زنده بمانند. اینها لعنت شدگان از آن جامعه هستند و سرنوشت آنها داغ لعنت بر پیشانی وجدان و شرافت انسانی در آن جامعه است.

معیارها و اخلاقیات متداول از یک شهروند خوب جامعه میخواهد که روی پای خود بایستد. کار

کند و از قبل کارش زندگی خود را تامین کند. همین معیارها فقر را عار، یک شکست و نشانه نالایقی فردی بحساب می‌آورد. خویشتن داری و صبر و تلاش پایان ناپذیر را ستایش میکند. صورت را باید با سیلی سرخ نگه داشت! در تمام دنیا و در تمام فرهنگها روایتها و قدسین با همین نصایح اخلاقی را بوفور میشود سراغ گرفت. سه چهار قرن پیش همان بارقه های اول مبارزات کارگری دهان دستگاههای تبلیغاتی بورژوایی در تولید این معیار و اخلاقیات را گل گرفت. فرهنگ و اتحاد کارگری، آگاهی به چگونگی کارکرد جامعه طبقاتی، مبارزه و تشکل، حق کار کمتر، حق برخورداری از رفاهیات هر چه بیشتر را جایگزین فرهنگ سوختن و ساختن کرد. در این فرهنگ، خود فریبی برای کارگر نه فقط یک حماقت بلکه یک گناه نابخشودنی در حق خود و فرزندانش بحساب آمده است. قهرمانان، عزیزترین، آگاهترین، محبوب ترین، دلسوزترین پرسوناژهای آن جامعه، بهترین پدر و پر افتخارترین همکار کسانی بوده اند که در برپایی یک سندیکا یا اتحاد کارگری مایه گذاشتند. در آن جامعه بیاد ماندنی ترین خاطره مربوط به اعتصابی است که پوزه کارفرما و گردان ویژه به خاک مالیده شد. امروز طبقه کارگر در مقابل هیولای بورژوازی بیش از هر چیز به میراث حق طلبی طبقاتی خود نیاز دارد.

شما خود قضاوت کنید!

امروز بیش از هر وقت دیگر کار را از کارگر "میدزدند". سالهای متمادی است که اول و آخر قوانین بر سر اخراج کارگر دور زده است. کارگر بدون دستمزد برای نجات کارخانه سالها و ماهها دندان روی جگر میگذارد، و دست آخر مانند کارگران آهن اردبیل را با ضرت و شتم از کارخانه بیرون انداخته میشوند. سالهاست که گرانی و تورم ارزش دستمزدهای زیر خط فقر را بی ارزش تر میکند، با اینحال سیاستمداران حتی از وعده تو خالی برای بهبود در آینده اجتناب دارند. در آن جامعه کار هست اما بجای کارگر، کودکان بکار گرفته میشوند.

شما خود قضاوت کنید!

هنر دولت و مسئولان در این خلاصه میشود که غذا و خوراک و دارو و نیازمندیهای مردم که بوفور در جامعه هست را از دسترس کارگر و زحمتکش آن جامعه دور نگه دارد. این دولت، دولت اعطای فقر و گرسنگی، دولت بی ارزشی جان میلیونها انسان در مقابل سود است. سنگ ها را بسته، مثل گرگ به جان کارگر کت بسته افتاده اند، و چیزی جلودارشان نیست.

شما خود قضاوت کنید!

اینکه گویا یک دولت ظاهرا بی طرف در حال حل و فصل "مشکلات" است، یک دروغ مسخره است. گویا سیاستهای "اشتباه" این یا آن وزیر را میتوان و باید با بکارگیری متخصصان اصلاح نمود، اینکه باید به کابینه ها فرصت ازمایش سیاستها را داد، اینکه باید تا انتظارات انتخابات بعدی صبر پیشه کرد، یک ادعای کلاشانه و تا مغز استخوان ضد کارگری است. تجربه زنده گواه اینستکه دولت پس از دولت، در یک سیاست فکر شده و گام به گام دستمزد و حقوق و احترام و

آسایش کارگر در جامعه را عقب رانده و در این مسیر هیچ خدایی را بنده نیستند. چرا باید کارگر به امید بهبودی وضعیت چشم به دولت بدوزد.

نیاز طبقه کارگر و تشکل های قدرتمند، به جای خود ...

طبقه کارگر برای دفاع از حقوق حقه خود به تشکلهای خود نیاز فوری دارد. صد البته که طبقه کارگر در نیاز عاجل سازمان دادن صفوف خود برای پایان دادن تعرضات سرمایه و دفاع از زندگی شالایسته میسوزد؛ صد البته که طبقه کارگر برای جلوگیری از اخراجها و کاهش ساعت کار به تشکلهای قوی و منضبط برای یک کشمکش سخت نیاز دارد؛ اما امروز برای همان هدف و برای زنده ماندن خود چاره ای ندارد که اپاچی وار، با سنگ و کلوخ، در کارخانه و محلات برای دفاع از معیشت دست به مبارزه بزند: نان، معیشت، سرپناه!

نیاز به مبارزه مشترک بر سر بیمه بیکاری، بجای خود ...

" کار یا بیمه بیکاری" پایه ای ترین خواست هر کارگر در جامعه است. این فقط یک هدف نیست، این یک کیفرخواست بر علیه دولتی است که رسماً در مقابل زندگی شهروندان شانه بالا میاندارد. این مطالبه کسانی است که نمی خواهند بپذیرند که خود و خانواده و یا شهروندان دیگرشان به جرم کارگر بودن بحال خود رها شود تا در گنداب فقر بمیرد. دولت و یا قانون حق ندارند انسانها را به گرسنگی محکوم کند؛ حق ندارند درب بیمارستانها را بر روی کسی ببندد؛ حق ندارند میلیونها کودک را به جرم فقر پدر یا مادری که با زور و ناخواسته از کار بیکار گشته اند، از مدرسه و از بازی محروم کنند. فاصله امروز تا بکرسی نشاندن بیمه بیکاری با مبارزات سنگر به سنگر پر میشود که در آن کارگران و مردم زحمتکش به نیروی خود واقف میشوند.

محلات و خیابانها باید محل ابراز اعتراضات گسترده علیه بیکاری و فقر شود. باید جلو اقتاد و راه را نشان داد. خشم و ناراضی در سکون، در صورتیکه به اعتراض تبدیل نشود به یک ویروس جان سخت بر علیه روحیات و اعتماد بنفس انسانها بدل میگردد. در مورد اشکال اعتراضی بر علیه بیکاری نمیتوان سخنی بمیان راند. در امریکا شوراهای بیکاران، تیم های جلوگیری از بیرون کردن مستاجران، در آرژانتین جمععات بستن شاهراه ها، در انگلیس رژه گرسنگان بین شهرها، در اسپانیا مصادره مواد غذایی از فروشگاهها تجربیات پر بها و در بسیاری موارد توام با موفقیت را بدست داده اند. اشکال اعتراضی علیه بیکاری در ایران از چه مشخصاتی برخوردار خواهد بود؟

پتانسیل این اعتراض در آن جامعه جوش میزند. همه چیز در گرو ابراز وجود کسانی است که جلو بیافتند.



درباره طغیان علیه فلاکت

ابعاد نارضایتی عمومی تا سر حد انفجارهای اعتراضی توده ای فرض
همه نیروهای سیاسی درگیر در آن جامعه است. محورهای اصلی سیاست
طبقاتی کارگری در مقابل طغیان برای نان و معیشت کدامند؟

ایران آستان شورشها و طغیانهای توده ای علیه فقر و بیکاری است. مصائب حاصل از بحران اقتصادی با سرعت جنون آوری از میلیونها انسان قربانی میگیرد. ابعاد نارضایتی عمومی تا سر حد انفجارهای اعتراضی توده ای فرض همه نیروهای سیاسی درگیر در آن جامعه است. محورهای اصلی سیاست طبقاتی کارگری در مقابل طغیان برای نان و معیشت کدامند؟ اول: بحران خانمان برانداز بیکاری جاری در ایران یکبار دیگر گواه این حکم است که توده مردم از فرط گرسنگی الزاما دست به شورش نمیزنند. طغیانهای اجتماعی حاصل مجموعه ای از فاکتورهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و حتی فرهنگی است. طغیانهای توده ای را نه میتوان برنامه ریزی و خلق کرد و نه حتی وقوع آنها قابل پیش بینی است. نیروهای سیاسی که در بطن بحران و بیکاری با سرمایه گذاری بر روی طغیانهای در راه وقت خود را تلف نموده اند کم نیستند. ضایعه بزرگ چنین سیاستی آنجاست که فعالین کارگری را در بسیج و سازماندهی یک اعتراض قدرتمند بر بستر نارضایتی موجود "بی وظیفه" ساخته است. دوم: اعتراض توده ای علیه بیکاری در ایران باید میلیتانت و تعرضی باشد. غیر از این نمیتواند محلی از اعراب پیدا کند. این اعتراض باید وسیع و همه گیر باشد و اشکال متنوعی بخود بگیرد. یک انتفاضة کارگری که در آن همه اعضا و آحاد خانواده کارگری میتوانند نقشی ایفا کنند. همزمان کل این مبارزه از طریق یک هسته بهم بافته از فعالین کارگری به سمت هدف معینی پیش برده میشود. هدف ساده و روشن است: بیمه بیکاری! سوم: بروز طغیانها یک فرض حرکت سازمان یافته علیه بیکاری هست و باید باشد. یک جنبش علیه بیکاری باید بتواند کارگران موضوع کار خود را از استیصال و ناامیدی حاصل از بیکاری "بیدار کند"، کارگران را متحد سازد اما امروز باید ابزار مناسبی برای کارگرانی باشد که برای زنده ماندن خود چاره ای ندارد جز اینکه اپاچی وار، با سنگ و کلوخ، در کارخانه و محلات برای دفاع از معیشت دست به مبارزه بزنند: نان، معیشت، سرپناه! جنبش علیه بیکاری زمینه های حرکتی اعتراضی بزرگ، طغیانها، را هموار میسازد. مشروعیت و حق طلبانه بودن این طغیانها را فراهم میآورد و بجای حرکات کور، ثمر بخش بودن آنها ممکن میسازد.